

جهانی شدن

The Globalization

Mehdi Akhtar Mohagheghi



نویسنده : مهدی اختر محقق

ISBN: 978-964-04-1255-8



شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۱۲۵۵-۸

جهانی شدن

نویسنده

مهدی اختر محقق

اطلاعات کتاب شناسی

اختر محققى ، مهدى ، ۱۳۵۸ -

جهانى شدن / نویسنده مهدى اختر محققى . - تهران : مهدى اختر محققى ، ۱۳۸۶ .
۸۷ ص .

ISBN: 978-964-04-1255-8

۱۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسى بر اساس اطلاعات فیپا.

پشت جلد به انگلیسى : Mehdi Akhtar Mohagheghi . The globalization:
کتابنامه: ص. ۸۴ - ۸۷ .

۱. جهانى شدن. الف . عنوان

۳۲۷/۱۷

ج ۹ ۲۸۳ الف ۱۳۱۸ JZ

۱۱۵۷۴۸۹

O

کتابخانه ملی ایران

ISBN: 978-964-04-1255-8

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۱۲۵۵-۸

عنوان : جهانى شدن

تالیف : مهدى اختر محققى

ناشر : مولف

تاریخ انتشار : ۱۳۸۶

نوبت چاپ : اول

تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه

قیمت : ۱۰۰۰۰ ریال

info@akhtar.ir

ارتباط با مولف :

کلیه حقوق چاپ و نشر محفوظ می باشد .

مقدمه

از به کار گیری واژه جهانی شدن در محافل علمی زمان زیادی نمی گذرد. اما ریشه های آن به سالهای دور باز می گردد، حتی آغاز فرایند جهانی شدن را می توان به زمانی نسبت داد که اولین داد و ستد در بین اقوام بوجود آمد.

تجارت عامل مهمی در شناساندن اقوام مختلف به یکدیگر است. وقتی محصولی در جایی تولید می شود و به نقطه دیگری فرستاده می شود این فقط کالا نیست که به دست مصرف کننده می رسد، بلکه پیامی نیز با خود به همراه دارد و آن این است که در گوشه ای دیگر از این جهان فردی با آداب و رسوم متفاوت این کالا را تولید کرده است.

عامل دیگری که به جهانی شدن مرتبط است فرهنگ است. جهانی شدن با خود ارتباط اقوام و گروه ها را به همراه دارد. به اعتقاد گروهی از جامعه شناسان گاهی این ارتباط یکسویه است یعنی آنقدر فرهنگ یک قوم برای قوم دیگر جذاب است که انتقال فرهنگی یکسویه می نماید اما در پاسخ نیز می توان گفت: اگر فرهنگی از پشتوانه محکمی برخوردار باشد هرگز دچار اضمحلال فرهنگی نخواهد شد بلکه برعکس موجب تغییر فرهنگ مهاجم می شود. بطور مثال پس از اشغال ایران بدست مغولها آنها هر چه در توان داشتند برای تغییر آداب و رسوم ایرانی بکار بستند اما در نهایت خود آنها جذب فرهنگ ایرانی شدند و دوم اینکه هیچ فرهنگی به خودی خود نمی تواند بوجود بیاید بنابراین فرهنگ های بزرگ از ترکیب خرده فرهنگ ها بوجود می آیند.

تقدیم به مادرم

تقدیم به پدرم



فهرست مطالب

۹

فصل اول : جهانی شدن؟

۱۱	تاریخچه جهانی شدن
۱۱	جهانی شدن
۱۵	مفهوم جهانی شدن
۲۰	کاربرد اصطلاح جهانی شدن
۲۵	از جهانی شدن چه تعاریفی وجود دارد؟
۲۸	جهانی شدن فرهنگ
۳۳	جهانی شدن سیاست
۳۴	جهانی شدن هنر
۳۸	جهانی شدن شهر

۴۳

فصل دوم : دیدگاهها و نظریات پیرامون جهانی شدن

۴۵	آثار و پیامدهای جهانی شدن
۴۷	ابزار جهانی شدن
۴۹	موافقان و مخالفان جهانی شدن
۵۰	دیدگاه موافقان جهانی شدن
۵۱	دیدگاه مخالفان جهانی شدن
۵۶	نظریه‌های کلاسیک در عرصه جهانی شدن
۶۱	جهانی شدن از دیدگاه محافظه کارانه
۶۱	جهانی شدن از دیدگاه لیبرالیسم
۶۳	جهانی شدن از دیدگاه محیط زیست (سبزها)
۶۳	جهانی شدن اطلاعات
۶۸	جهانی شدن مدرنیته
۶۹	نظریه پایان تاریخ فوکو یاما
۷۰	نظریه جنگ میان تمدن‌ها ساموئل هانتینگتون

۷۱

نظریه جنگ تمدنی مهدی الماندجرا

۷۲

جهانی شدن ارتباطات

۸۴

منابع و مآخذ

فصل اول

جهانی شدن چیست؟

فصل دوم

دیدگاهها و نظریات پیرامون جهانی شدن

The Globalization



Mehdi Akhtar Mohagheghi

تاریخچه جهانی شدن

تاریخ جهانی شدن^۱ به هزاران سال پیش باز می گردد. اقوام، تمدن‌ها از دیر باز با یکدیگر مبادلات فرهنگی، علمی و اقتصادی و... داشتند. جنگ‌ها، کشور گشائی‌ها بخش دیگری از این تاریخ است. لیکن جهانی شدن از مراحل و دوره‌های متفاوتی گذار کرده است، که بی توجهی به آنها مانع درک جهانی شدن خواهد شد. نظریه «پایان تاریخ» برای ابدی جلوه دادن سلطه سرمایه داری نئولیبرال به حذف مفهوم جهانی شدن نیاز فراوان دارد. از نقطه نظر فلسفی طرفداران جهانی شدن سرمایه داری، امپراطوری سرمایه، مستقل از «زمان»، یعنی خارج از تاریخ، «فضا»های جدید را اشغال کرده و زمان را به حالت تعلیق در آورده است. سرمایه جهانی شده، خارج از زمان، مناطق جدیدی را اشغال خواهد کرد و صلح دایمی را در قلمرو امپراطوری حاکم خواهند کرد.

مفهوم صلح ابدی از نظریات امانوئل کانت و با تحریف کامل آن گرفته شده است. کانت به روشنی در رساله خود در باره صلح دایمی از ضرورت دیپلماسی علنی و مذاکره صادقانه بین دول حرف می زند تا صلح دراز مدت و متعهد در بین ملل برقرار شود.

جهانی شدن

جهانی شدن معادل واژه انگلیسی Globalization است. مالکوم واترز از متفکران و صاحب نظران جهانی شدن معتقد است واژه‌هایی چون Globalization، Globalize و Globalizing از دهه ۱۹۶۰ رواج یافته است.

مجله اکونومیست در سال ۱۹۵۹ ترکیب سهمیه جهانی (Globalized quota) را در مورد واردات اتومبیل ایتالیا به کار برد. Globalism و Globalization اولین بار در سال ۱۹۶۱ وارد فرهنگ وبستر شد و اول بار مقاله‌ای با موضوع جهانی شدن به سال ۱۹۶۲ به نگارش درآمد.

^۱ - Globalization

واترز جهانی شدن را چنین تعریف می کند: «جهانی شدن فرآیندی اجتماعی است که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده، از بین می رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می شوند.»

رونالد رابرتسون جهانی شدن را «عام شدن خاص و خاص شدن عام» می داند چرا که جنبه های کلان زندگی با وجه محلی یعنی جنبه های فرد برخورد می کنند. در این تقابل، خود (هویت فردی) و جوامع ملی از یک سو با بشریت (به عنوان یک کل) و نظام جهانی جوامع از سوی دیگر رودررو قرار می گیرند.

آنتونی گیدنز جهانی شدن را چنین تعریف می کند:

"جهانی شدن به معنای گسترش روابط اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان است. در یک نظام جهانی، جنبه های متعددی از زندگی مردم از سازمان های و شبکه های اجتماعی تأثر می پذیرند که هزاران کیلومتر از آنها دورتر هستند، در این وضعیت جهان را باید به عنوان یک نظام واحد قلمداد کرد."

هاروی براین باور است که جهانی شدن همان تراکم زمان و مکان است. بدین ترتیب هر اتفاق در هر گوشه دنیا به سرعت به اطلاع همگان می رسد و عملاً زمان و مکان معنای خود را از دست داده است.

به نظر اولریش یک جهانی شدن «فرآیندی است که در آن دولت های ملی گرای اقتدارطلب تضعیف می شوند و عاملان فراملی با چشم اندازهای متفاوت قدرت، طرز تلقی، هویت و شبکه ه ای شکل می گیرند که دولت ها را تحلیل می برند.»

از جهانی شدن با عناوینی چون قرن دهکده الکترونیک جهانی، پیدایش قبیله جهانی، انقلاب اطلاعاتی، فشرده گی زمان و مکان، گسترش جهان - آگاهی، پایان جغرافیا و عصر سیبرنتیک نیز یاد شده است. البته همواره این سؤال باقی است که آیا این فرآیندها و پدیده ها رابطه ای دو سویه با جهانی شدن ندارند؟ بدین معنا که مشخص نیست جهانی شدن به معنای پایان جغرافیا و از میان رفتن مرزهای قراردادی است یا برعکس. آنچه در این میان دارای اهمیت است تغییر سطح کلان تحلیل علوم اجتماعی از جامعه و ملت به جهان است.

در این میان آنچه تفاوت دیدگاه های صاحب نظران را نشان می دهد، مسأله پروژه یا پروسه بودن جهانی شدن است. برخی معتقدند جهانی شدن یک پروسه فرآیند، فراگرد Process است، بدین معنی که بشریت در دوره ای از تاریخ به آن رسیده و این موضوع به نوعی غیرقابل اجتناب بوده است. در مقابل برخی معتقدند جهانی شدن یک پروژه طرح، نقشه Project است، بدین معنی که افرادی با طرحی از پیش اندیشیده شرایط جهانی را پدید آورده اند، این متفکران بیشتر از واژه جهانی سازی استفاده می کنند. به عنوان مثال فوکویاما متعلق به دسته اول متفکران است، او براین باور است که بشریت حکومت مطلوب خود که همانا لیبرال دموکراسی می باشد، یافته، در نتیجه همه ملل به این نوع حکومت گرایش یافته اند و ما به پایان تاریخ رسیده ایم. البته بدیهی است نظریه وی در دوره پس از جنگ سرد و محو کمونیسم شوروی و تفوق (هژمونی) لیبرال دموکراسی آمریکایی نمود یافته است.

دیویدهاروی مدعی است که جهانی شدن به مرحله ای شدید از فشرده گی زمان و مکان منجر شده است که دارای تأثیر گیج کننده و مخربی بر رویه های سیاسی - اقتصادی، توازن قدرت طبقات و نیز بر زندگی فرهنگی و اجتماعی است.

«مارتین آلبرو» جهانی شدن را به فرآیندهایی که بر اساس آن تمام مردم جهان در یک جامعه واحد و فراگیر جهانی به هم می پیوندند، تعریف می کند.

از دید فرهنگی نیز به طور خاص به جهانی سازی توجه شده است.

امانوئل کاستل با اشاره به عصر اطلاعات، جهان گرایی را ظهور نوعی جامعه شبکه ای می داند که در ادامه حرکت سرمایه داری پهنه اقتصاد، جامعه و فرهنگ را در بر می گیرد. دیوید هلد در کتاب دموکراسی و نظم جهانی، با وجود نگاه آسیب شناختی به جهانی شدن، این پدیده را حرکت به سمت نوعی دموکراسی جهان شهری تعبیر می کند که در عین حال کثرت فرهنگی و اقتصادی را نیز در خود خواهد داشت.

محمد عابد الجابادی ضمن ارائه تعریفی از جهانگرایی فرهنگی و ادعای عدم وجود فرهنگ واحد جهانی، در خصوص جهانی گرایی می گوید: «جهانی گرایی دارای یک نظام جهانی است، نظامی که زمینه های مختلفی همچون سرمایه، بازرگانی، مبادلات، ارتباطات، سیاست،

اندیشه و ایدئولوژی را شامل می‌شود، بویژه در مباحث کنونی منظور از جهانی گرایی، بسط و گسترش و انتقال تمدن و فرهنگ ایالات متحده آمریکا به سایر کشورهای جهان است». وی در اینجا به تفکیک دو مفهوم جهانی گرایی و جهانی شدن می‌پردازد و می‌گوید: جهانی شدن یعنی به استقبال یک جهان رفتن، آشنا شدن با فرهنگهای دیگر و احترام گذاشتن به آراء و نظریه های دیگران، در صورتی که جهان گرایی نفی دیگران، نفوذ در فرهنگهای دیگر و محل برخورد ایدئولوژی هاست.

اما در مجموع صاحب نظران در خصوص جهانی شدن (جهانی سازی) معتقدند که در هم ادغام شدن بازارهای جهانی در زمینه های تجارت و سرمایه گذاری مستقیم و جابجایی و انتقال سرمایه، نیروی کار و فرهنگ در چهارچوب سرمایه داری و آزادی بازار و نهایتاً سر فرود آوردن جهان در برابر ابرقدرتهای جهانی بازار می باشد، منجر به شکافته شدن مرزهای ملی و کاسته شدن از حاکمیت دولت خواهد شد. عنصر اصلی و اساسی در این پدیده، شرکتهای بزرگ چند ملیتی و فراملی هستند. این پدیده از پیامدهای سر بر آوردن دولتهای نیرومند ملی و شدیدترین مرحله روابط سلطه گری و سلطه پذیری امپریالیستی است. جهانی شدن اوج پیروزی سرمایه داری جهانی در عالم است و از بطن دولت ملی زاده شده است و همچنان به طور یکسان، به تولید خود در درون و بیرون مرزهایش ادامه می دهد.

از دید دیگر جهانی شدن، رقابت بی قید و شرط در سطح جهانی است، رقابتی که برای کشورهای غنی درآمد بیشتر و برای کشورهای فقیر، فقر بیشتر می آورد. این امر در سایه چیرگی و رهبری کشورهای مرکز و نیز در سایه حاکمیت نظام جهانی مبادله نامتوازن و ناهمگون صورت می پذیرد.

مفهوم جهانی شدن در متون علوم اجتماعی به عنوان ابزارهای تحلیلی برای توصیف روندهای تغییر در زمینه های گوناگون ظاهر شده است. آنتونی ماکفرو در کتابش، تأخیر بررسی های جهانی، معتقد است که چهار روند اساسی برای جهانی شدن وجود دارد:

۱- رقابت میان قدرتهای بزرگ

۲- نو آوریهای تکنولوژیک

۳- جهانی شدن تولید و مبادله

۴- تجدد و نوگرایی

از دیدگاه مک گرو و مارتین البرو، جهانی شدن فرآیند یکپارچگی مردم جهان در یک جامعه واحد است به نحوی که حوادث و اتفاقات در نواحی دوردست سبب شکل گیری رخدادهای محلی می شوند. جهانی شدن سبب گسترش پیوندها و ارتباطات متقابل فراتر از دولتها می شود و از اهمیت مرزها و فاصله جغرافیایی می کاهد.

مفهوم جهانی شدن

مفهوم جهانی شدن، پس از اینکه در دهه ۱۹۸۰ در جهان غرب مطرح شد در سطح جهان گسترش یافت، دبیر کل سابق سازمان ملل متحد پطروس گالی، در دهه ۱۹۹۰ اعلام کرد :

" تمامی جهان به عصر جهانی شدن وارد شده است."

جیانگ زمین طی نطقی در پانزدهمین کنگره حزب ملی کمونیست چین (CPC) اعلام کرد :

" ما باید در تقابل با روند جهانی شدن توسعه اقتصادی، علمی و فنی نقش فعالتری در جهان عهده دار شویم."

سابقه جهانی شدن به زمانی می رسد که اولین جاده بزرگ ارتباطی و مبادلاتی میان و شرق و غرب کشیده شد و آن جاده ابریشم بود. پس از آن کشف تنگه ماژلان در سفر کریستف کلمب این روند ادامه یافت و سرانجام اولین سفر به دور دنیا انجام شد. پس از آن ارتباطات گسترده تری در تجارت جهانی انجام گرفت و جهانی شدن همراه با روندهایی از این قبیل شکل گرفت.

اساسی ترین روندها از دیدگاه آنتونی ماکفرو به ترتیب عبارتند از :

رقابت قدرتهای بزرگ، نوآوری های تکنولوژیک، تولید و مبادله، تجدد و نوگرایی، همچنین از دیدگاه نظریه پردازان دیگر نیز روندهایی از این قبیل و بعضاً متفاوت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اما در مجموع آراء این نظریه پردازان جهانی شدن یک روند مستمر و

مداوم است و بر حوزه ی بسیاری موارد از قبیل، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، ارتباطات، شهرها، هنر و ... اثر گذار بوده است. این روند همراه با موافقان و مخالفانی همراه بوده است. تا جایی که برخی آن را آرمان شهری برای تمدن جدید و برخی آن را ایدئولوژی فرهنگهای بیگانه می دانند.

مک گرو در خصوص جهانی شدن چنین می گوید: افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی که فراتر از دولتها (و در نتیجه فراتر از جوامع) دامن می گسترند و نظام جدید جهانی را می سازند. جهانی شدن به فرآیندی اطلاق می شود که از طریق آن حوادث، تصمیمات و فعالیتهای یک بخش از جهان می تواند نتایج مهمی برای افراد و جوامع در بخشهای بسیار دور کره زمین در بر داشته باشد.

مفهوم جهانی شدن به اهمیت نظم دهی مجدد زمان و مکان اشاره دارد. نظریه پردازان وابستگی متقابل، نگاه خود را روی بین المللی شدن روابط بین الملل متمرکز ساخته اند، در حالی که نویسندگانی که در پارادایم جهانی شدن قلم می زنند از حرکت به سوی یک جامعه جهانی سخن می گویند. در دیدگاه برخی صاحب نظران جهانی شدن با انحصار همخوان نیست، یعنی جهانی شدن این واقعیت را می پذیرد که انحصاری بودن یک واقعیت است و نه یک امکان تاریخی.

در نظر برخی دیگر از صاحب نظران، جهانی شدن به عنوان یک مفهوم هم به کوچک شدن جهانی و هم به تقویت آگاهی از جهان اشاره دارد. معمولاً علت این کوچک شدن را پیشرفت سریع تکنولوژی و تشدید روز افزون فعالیت های اقتصادی می دانند. در همین تفسیر از جوامع ملی است که کار آمدی مقامات ملی متزلزل می شود و استقلال عمل آنها از بین می رود. به علاوه توسعه شبکه های فراملی و ساختارهای اقتدار جهانی موجب جابجایی و گسیختگی تصمیم گیری ملی می شود.

این کوچک شدن فیزیکی جهان و اندیشه دهکده جهانی با درک متحولی از زمان و مکان همراه است. جهانی شدن موجب افزایش فرآیندهایی می شود که از طریق آنها، شبکه های ارتباطی و نظامهای تولید سطوح محلی و جهانی را با یکدیگر پیوند می دهد، به طوری که

روابط اجتماعی دیگر فقط در قالب محلی قابل تصور نیست. زندگی روزمره ما چنان ساختار یافته است که تعاملات اجتماعی در دل شبکه های جهانی صورت می گیرد. در این نگرش، جهانی شدن این گونه تعریف می شود: «تشدید روابط اجتماعی در سرتاسر جهان که مکانهای دور از هم را چنان به هم مرتبط می سازد که اتفاقات هر محل زائیده حوادثی است که کیلومترها دورتر به وقوع می پیوندد و برعکس».

جهانی شدن بی شک اصطلاح متداول دهه حاضر است. روزنامه نگاران، سیاستمداران، مدیران تجاری، دانشگاهیان و سایرین با به کار بردن این اصطلاح می خواهند نشان دهند که پدیده ای ژرف در حال وقوع است، جهان در حال تحول است و نظم نو در عرضه اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی ظهور می باید. اما به کارگیری این اصطلاح در موارد بسیار مختلف، توسط افراد متفاوت و برای اغراض گوناگون چندان فراوان است که تعیین موضوع مورد بحث جهانی شدن، کار کردهای این اصطلاح و اثراتش بر نظریه و سیاست را دشوار نموده است.

تعداد زیادی از صاحب نظران در امور جهانی، بیش از ده سال است که می گویند جهان به صورت یک دهکده جهانی در آمده است. فاصله های ارتباطاتی از میان برداشته شده، مرزهای ملی ناپدید گشته است و موانع عمده بر سر راه داد و ستد از میان برداشته می شود. با پیدایش دهکده جهانی به راحتی نمی توان مشخص کرد که یک محصول یا کالا به کدام کشور تعلق دارد.

شرکتهای چند ملیتی مثال بارز پدیده جهانی شدن می باشند که فعالیت خود را به سطح جهانی رسانیده اند و بسیاری از این شرکتها به صورت همزمان در دو یا چند شرکت فعالیت می کنند. جهانی شدن پدیده ای است که بروز آن در عصر حاضر موجب تغییرات و تحولاتی در زمینه های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در عرصه بین المللی شده و کشورهای بسیاری را به چالش رسانده است. بر خلاف آنچه عموماً تصور می شود جهانی شدن پدیده ای صرفاً اقتصادی نیست بلکه تمام جنبه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زندگی بشر امروز را در بر می گیرد. در واقع جهانی شدن پدیده ای است که بر اثر

آن در تصمیم گیری ها و فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسانها، نقش مرزهای جغرافیایی به حداقل کاهش می یابد. در این رهگذر منافع تک تک مردم و کشورها بیش از پیش در منافع تمام مردم و تمام کشورهای جهان در هم تنیده خواهد شد. در دنیای جهانی شده، واژه ملی جای خود را به واژه بین المللی خواهد داد لذا در عصر حاضر که به قول الوین تافلر اصل دانایی است نه تنها کالا، خدمات و سرمایه بین الملل مختلف دنیا به آسانی به گردش در می آید بلکه افکار و دانش بشری نیز بی حد و مرز تراز گذشته مبادله می شود.

در واقع جهانی شدن محیط یگانه ای را برای کلیه کشورهای جهان به وجود می آورد که در آن پیوندهای بین المللی به حداکثر خواهد رسید. در این محیط یگانه، قوانین جهان شمول است و جامعه جهانی باید از آن تبعیت کند. جهانی شدن پدیده ای است که بر اثر وقوع آن نقش مرزهای جغرافیایی کاهش یافته و با بروز این پدیده امروزه دیگر استفاده از پسوند "ملی" برای چیزهایی نظیر سرمایه، عنوان محصولات و اوراق بها دار تا حد زیادی معنی خود را از دست داده است، اقتصادهای جهان چنان به هم گره خورده اند که بروز یک بحران حتی در کشوری کوچک به سرعت دامنگیر سایر کشورهای جهان می شود، قوانین و مقررات ملی رفته رفته جای خود را به قوانین و مقررات بین المللی می دهند و به صورتی که سازمانهای بین المللی عهده دار بسیاری از وظایف سازمانهای ملی در کشورها خواهند شد در این شرایط دولتها نیز نمی توانند فارغ از قوانین بین المللی قانون وضع کنند. در حقیقت می توان گفت با بروز این پدیده، از قدرت سازمانهای ملی کاسته و بر توان سازمانهای بین المللی افزوده می شود. فرانسیس فوکویاما در عبارتی کلی تر می گوید جهانی شدن اثر گسترده ای بر ارتباط مردم هر کشور با دولت خود خواهد داشت. همچنین چمپی و نوریا می گویند: اگر تنها یک سرانجام غیر قابل قرار وجود داشته باشد این است که همه شرکتها و سازمانها از جمله دولت ناچارند خود را از نو، تعریف کنند. دریافتهای متنوعی از مفهوم جهانی شدن وجود دارد موارد کاربرد این مفهوم و ارزیابی فرآیندهایی هم که در غالب این مفهوم توصیف می شود، بسیار متنوع می شود. جهانی شدن نزد عده ای مستلزم غربی شدن جهانی است، حال آنکه برخی دیگر آنرا پوششی برای سلطه سرمایه داری می دانند، و

از نگاه برخی جهانی شدن با مدرنیته یکسان است، در حالی که دیگران مدعی اند، عصر جهانی پس از عصر مدرن آمده و به طور مشخص از آن متمایز است.

شماری از نظریه پردازان نیز می گویند، اکنون در عصری جهانی به سر می بریم که جهانی شدن مفهوم شاخص آن است. در حالی که عده ای در مقابل دعوی تازگی و مرکزیت مفهوم جهانی شدن را اغراق آمیز می دانند.

اصطلاح جهانی شدن حکایت از آن دارد که جهانی شدن بخشی از فرآیند بازسازی و باز اندیشی مجدد و بنیادین در سیاست و نظریه اجتماعی معاصر است. جهانی شدن بخشی از "گذار بزرگ" می باشد. جهانی شدن محور بحثهایی را تشکیل می دهد که نشانگر گسستی بنیادین با گذشته اند و حول ویژگیها و تحولات عصر حاضر است. (مباحثی از قبیل پست مدرنیسم و پست فرودیسیم و سایر پستها) جهانی شدن هم با نظریات مدرن و هم پست مدرن قابل تشریح است، زیرا ما اکنون در دوره فطرت میان دوران مدرن که در حال سپری شدن است و دوران پست مدرن که در حال شکل گیری است به سر می بریم.

عده ای معتقدند است که جهانی شدن در حال حاضر با شیوه و الگوی آمریکایی که الگوی مسلط است، همخوانی دارد و همین نکته است که نگرانی و ترس برخی از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه و نیز کشورهای آسیایی را از جهانی شدن به معنای کنونی برانگیخته است. از دید ایالات متحده آمریکا - با قدرت نظامی و اقتصادی و نیز قدرت ارتباطات و تکنولوژی پیشرفته ای که دارد - کشوری است که توان تسلط بر جهان و تحمیل الگوی خود بر سایر کشورهای جهان را دارد و از آن جهت که کشور آمریکا پایگاه نظام سرمایه داری جهانی است، بنابراین جهانی شدن در مفهوم عام آن همان سرمایه داری و در مفهوم خاص آمریکا شدن جهان است.

کاربرد اصطلاح جهانی شدن

کاربرد اصطلاح جهانی شدن به دو کتاب منتشر شده در سال ۱۹۷۰ بر می گردد. کتاب اول نوشته مارشال مک لوهان تحت عنوان جنگ و صلح در دهکده جهانی می باشد. در این کتاب مک لوهان تمدن را به سه دوره تقسیم می کند:

۱- تمدن شفاهی.

۲- تمدن مکتوب که با اختراع ماشین چاپ آغاز می شود

۳- تمدن الکترونیک که با اختراع رادیو توسط مارکسنی آغاز می شود.

مک لوهان بر این باور است که جهان امروز به سوی دهکده قدیم (تمدن شفاهی) پیش می رود . زیرا زمینه ارتباط افراد به صورت چهره به چهره بیشتر فراهم گردیده و فرهنگ شفاهی توسط رادیو و تلویزیون، ماهواره و اینترنت و ... گسترش یافته است. مک لوهان گوشزد می کند که ارتباط افراد جهان با هم بسیار نزدیک و متقارن شده است، به گونه ای ارتباط چهره به چهره عملاً تحقق یافته است .

کتاب دوم نوشته بزجی نسکی مسئول شورای امنیت ملی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر بود.

اکنون با پایان گرفتن دومین هزاره مسیحی با توجه به وقایع با اهمیت تاریخی که در گسترده زندگی رخ داده است ظهور " دهکده جهانی " مورد نظر مک لوهان ، که در دهه شصت تنها رویایی آرمان شهری به نظر می رسید، امروز در پهنای انقلاب عظیم تکنولوژی، در شرف تحقق است. با رنگ باختن مرزها، جوامع به سمت ملحق شدن به نوعی جامعه شبکه ای پیش می روند

روند تحولات در قرن بیستم در دهه ۱۹۷۰ میلادی وارد مرحله جدیدی شد و در اواسط دهه ۱۹۸۰ تقریباً در تمامی زمینه ها نشان خود را بر جای گذاشت و در دهه ۱۹۸۰ برای رجوع به این دگرگونیها مفاهیمی چون جامعه فراصنعتی و فرامدرن به کار می رفت، اما در دهه ۱۹۹۰ میلادی مفهوم جهانی شدن رایج گردید و به مفهوم سلطه در دوران معاصر تبدیل شد. در

ظاهر امر جهانی شدن یعنی سر سپردن تمامی جوامع به سوی جهانی وحدت یافته که در آن همه چیز در سطح جهانی نگریسته می شود. اما در واقعیت، جهانی شدن به معنای آزادی مطلق کسب و کار، برداشته شدن تمامی موانع جریان یافتن سهل و ساده، سرمایه و نفوذ آن در تمامی عرصه ها و حرکت روان اطلاعات امور مالی، خدمات و بالاخره تداخل فرهنگی است که به سوی یکسان سازی پیش می رود.

البته برخی پا را فراتر گذاشته و از حکومت واحد جهانی و پول واحد در سراسر جهان یاد می کنند. در سال ۱۹۸۲ در کتابی تحت عنوان روند های کلان نویسندگان کتاب به توصیف و تشریح روندهایی پرداختند که در طی دهه بعدی به ظهور می رسید. این روندهای عمده عبارت بودند:

۱- جامعه صنعتی / جامعه اطلاعاتی

۲- تکنولوژی پر صلابت / تکنولوژی بسیار ظریف و برتر

۳- اقتصاد ملی / اقتصاد جهانی

۴- کوتاه مدت / دراز مدت

۵- مرکزیت / مرکزیت زدایی

۶- یاری نهادین / خود یاری

۷- دمکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی / دمکراسی مبتنی بر اصل مشارکت

۸- سلسله مراتب / شبکه رسانی

۹- شمال / جنوب

برای دیرینه شناسی جهانی شدن می توان به کشاکش تاریخ طولانی بشر، که وابستگی متقابل و همکاری، شعاری پر طرفدار بوده است اشاره کرد. از کلام ادیان آسمانی و پیامبران، گرایش به همگونی و اتحاد جوامع بر می آید. همچنین بزرگان اندیشمندی چون مارکوس، اورلیوس، انیشتین، شاعرانی چون هومر، فردوسی، تاگور، اقبال و پائون و سیاستمدارانی مثل هوشی

مینه، ویلی برانت، جواهر لعل نهرو، اولاف پالمه و ... این مهم به نوعی مورد توجه واقع شده است.

از بررسی آرای اندیشمندان در دوران باستان آشکار می شود که مباحثه ای دائمی میان طرفداران نظریه ای که معتقد به یک فرهنگ و سیاست جهان شمول بوده و اردوی مقابلی که بنا به دلایلی خواهان ایجاد یک "دولت - ملت" کوچک بوده اند و نوعی دیوار تدافعی در برابر رسوخ دیگر اقوام و تمدنها کشیده اند، جریان داشته است. در یونان باستان این نگرش وجود داشت که ایجاد یک نظم سیاسی، حتی به گستردگی یک دولت ملی نو، با زندگی یکسره انسانی ناسازگار است. یونانیان آن زمان عموماً در این گرایش شریک بوده اند که انسان به اقتضای سرشت سیاسی اش، فقط در کشور های کوچک می تواند زندگی کند. کسی که در کشوری بزرگ زندگی می کند و از یک مرکز حکومتی بزرگ بر او حکم رانده می شود به جای شهروند به واقع یک برده است. هر چند به ارسطو انسانها با ماهیتی کلی به هم مرتبط اند اما فقط دولتی با قلمرو کوچک، یعنی دولت - شهر باعث تحقق این ماهیت و یگانگی نهفته در آن خواهد شد. این آرمان یعنی پیوستگی یک قلمرو کوچک، با حق و امکان مشارکت مستقیم توده ها در اداره کردن امور، در طول ادوار بعدی نیز مطرح شده است.

مثلاً، ژان ژاک روسو ضمن دفاع از معیارهای اساسی دموکراسی باستان، از کشورهای کوچکی که شهروندانشان پیوسته یکدیگر را در مجمعی واحد ملاقات می کنند، سخن می گوید: همه افراد یکدیگر را بشناسند، کوچکترین حرکت شرورانه یا کوچکترین عمل فضیلت آمیز از دیده عموم پنهان نماند، در جایی که عادت شیرین دیدن و شناختن یکدیگر عشق به میهن را بدل به عشق به هم میهنان کند و عشق به میهن دیگر عشق به خاک نباشد.

لذا از زمان روسو، برخی از متفکران آرمان گرا گمان کرده اند که تنها با متلاشی کردن کشورهای بزرگ و تشکیلات گسترده دنیای نو می توان جوامع را به سوی رستگاری سوق داد. پس دولت واحد جهانی با فرهنگ همگون برای کل بشریت می تواند فاجعه بیافریند. اما، از سوی دیگر، آرمانگرایی آنقدر که الهام بخش این دیدگاه بود که همه انسانها می توانند هویت مشترک انسانی خود را در جامعه مشترک المنافع جهانی تحقق بخشند، الهام

بخش ایده مشارکت روزانه ورود و در امور شهروندی نبود. این نظریه، هر چند از عهد باستان جلوه هایی داشته اما به طور جدی از سوی رواقیون رشد و توسعه یافته است. در بینش رواقی، پدیده دولت- شهر جای خود را به جهان شهر^۱ داد، زیرا می توان نظم جهانی را با عقل بدست آورد.

پس در این رویکرد ایده مارکوس اورلیوس رواقی وجود دارد که می گفت: ما همه شهروندان شهر جهانی هستیم تا در اینجا، در برابر نگرش ارسطو، اصل ماهیت مشترک انسانی، که وحدت بخش انسانهاست، به آرمان جامعه جهانی انسانی ارتقاء می یابد. با این معیار بینش رواقی، چنان اهمیت می یابد که بسیاری از شخصیت های برجسته تاریخ فلسفه غرب به آن تن در می دهند. در طول قرون وسطی، ارباب کلیسا، بیش از اسلاف رواقی خود، حامی ایده جهانگرایی بوده اند، به عقیده حاملان ایدئولوژی کلیسا، انسانها تنها از طریق قانون فطری و نظم سیاسی بلکه به واسطه گنهکار بودن همگان و حبوط اولیه برای کسب رحمت خدا نیاز به یگانگی در کل واحد دارند. در هر حال آرمان صلح جهانی و آرمان مسیحی ایمان جهانی، در قرن بیستم چون با هم پیش رفتند در یک سمت، ایده های رومی و مسیحی در سازمانهای بین المللی و حقوق بین الملل رسوخ یافت، و از دیگر سو فلسفه مارکس با قرائتی دنیوی از مذهب مسیحی، از قرن نوزدهم پیش قراول نگرش جهانگرایی شد.

شعار کارگران جهان متحد شوید در فلسفه مارکسیستی، به این معنی بود که ملتها به وسیله تشکیلات طبقاتی تحمیلی از حرکت و پویایی بازمانده اند، اما در نهایت، خودآگاهی این طبقه اتحاد فراگیر را که در شعار مذکور آمده، میسر خواهد ساخت. به هر حال در نتیجه قرائت های دیگر یا شاید کمال تقدیری بودن فلسفه مذکور، یعنی در نتیجه حق خود انگاری، این فلسفه نه تنها باعث تجاوز به حقوق دیگر ملتها شد بلکه خود نیز راه به جایی نبرد. این تجربه که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شدت گرفته بود در دهه ۹۰ از بین رفت. در نیمه اول قرن، در کنار کمونیسم یک رغیب جدی از جناح سرمایه داری به نام فانیسم، که هم مقابل

^۱- Cosmo polis

لیبرالیسم غربی قرن نوزده بود و هم کمونیسم، شعار جهانگرایی سر داد. با از بین رفتن این رقیب در پایان جنگ جهانی دوم، عرصه برای قدرت نمایی دو ابر قدرت شرق و غرب مهیا شد.

همسو با تحولات رخ داده، و نیز پیشرفتهای چشم گیر در زمینه نزدیکی کشورها به همدگر، جهانی شدن مجدداً با ایده جامعه مدنی جهانی خود را مطرح کرده است و بشر امروزی متکی بر یک فرهنگ غنی مشترک در صدد است تا راههای تازه با هم بودن را تجربه کند. به گفته تافلر جهان به سوی تمدن جدید می رود و تصمیم گیرنده درباره سیاست جهانی تنها دولتهای ملی به معنای کلاسیک نیستند. با توجه با مطالب مذکور مفهوم نظم جهانی، یک مفهوم جدید نیست بلکه این واژه بعد از جنگ جهانی دوم مد روز شده است. با ظهور میکائیل گورباچف رهبر اصطلاح طلب شوروی سابق که همگان را برای تغییر ساختار جهانی، بازوبند تفکر جهانی داشتن، صلح برای همه، همکاری برادرها و پایان دادن به جنگ سرد فراخواند مفهوم نظم نوین جهانی دوباره بروز کرد. و این، سیستمی از امنیت جمعی جهانی است که به موجب آن دولتها و مردم می توانند صرف نظر از ایدئولوژی، در کنار هم به طور صلح آمیز زندگی کنند، یکدیگر را بردار خود بدانند و منافع امنیت جمعی را حفظ کنند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، مفهوم نظم نوین جهانی معنی متفاوتی پیدا کرده و در نتیجه مبهم شده است. هنگامی که اولین جاده تجاری گسترده جهان معین را به اروپا متصل کرد و قلمرو ارتباطی و معادلاتی میان کشورها و شهرها در حول و حوش خود پدید آورد، اولین علامت جهانی شدن نیز پدیدار شد.

جاده ابریشم سرآغاز حرکتی در جهانی شدن بود که از یک مکانیزم مبادلاتی تجاری متنی بر مواد خام شروع و به مکانیزم پیچیده از سه نیروی پژوهش، تولید و تجارت انجامید. از جریانی ناتوان در ایجاد تقاضای مؤثر جدید و امروزه به جریانی از زایش مدام تقاضا و کوشش برای تنظیم سرعتهای توسعه نا فرجام ادامه یافته است. در حقیقت جهانی شدن بیش از هر چیز متأثر از نیرویی است که ما نامش را زایش تقاضا مؤثر می نامیم، از انقلاب صنعتی به بعد بود که برای اولین بار تولید صنعتی تولید دستی را به چالش گرفت و با نشان دادن

قدرت بهینه سازی قوی در خود توانست هزینه های تولیدی را کاهش و با سرعت اندکی متنوع کیفی را پدید آورد.

برخی جهانی شدن را فرآیندی می دانند که استمرار تجربه مدرنیته منسوب می شود. تحولات و پیشرفتهایی که در طی قرن گذشته در عرصه اندیشه و فن آوری حال شد، به همراه گسترش نظامهای ارتباطی و روش آزمون و خطا در عرصه به کارگیری نظامهای اقتصادی، زمینه را برای طرح و پذیرش این ایده فراهم آورد که سرنوشتی محتوم زندگی همه جوامع را رقم خواهد شد. در این فرآیند، پیچیدگی، انتزاع و سرشت انعطاف پذیر مدرنیته، مزرهای ملی را نیز در می نوردد و به صورت پدیده ای در مقیاس جهانی در می آید. افزون بر همه اینها، مضامین و ارزشهای همراه با جامعه مدرن، پست مدرن و پسا صنعتی، به گونه یک فرهنگ جهانی در حال ظهور در آمده اند.

از جهانی شدن چه تعاریفی وجود دارد؟

واژه جهانی شدن از جمله مفاهیمی است که اتفاق نظر در مورد تعریف آن کمتر وجود داشته است شاید جوان بودن، این وهم و داشتن پیشینه ای کمتر از بیست سال در محافل علمی، دلیل اصلی دشوار بودن تعریف واژه جهانی شدن باشد. چند تعریف از جهانی شدن که عبارتند از :

۱- جهانی شدن در مفهوم عام آن عبارت است از درهم ادغام شدن بازارهای جهان در زمینه های تجارت و سرمایه گذاری مستقیم و جابه جایی انتقال سرمایه نیروی کار و فرهنگ در چارچوب سرمایه داری و آزادی بازار که منجر به شکافته شدن مرزهای اصلی و کاسته شدن از حاکمیت دولت خواهد شد. عنصر اصلی و اساسی در این پدیده، شرکتهای بزرگ چند ملیتی و فراملی هستند.

۲- جهانی شدن از پیامدهای سردرآوردن دولتهای نیرومند ملی و عالی ترین مرحله روابط سلطه گری سلطه پذیری امپریالیستی است . جهانی شدن اوج پیروزی سرمایه داری جهانی

در عالم است و از بطن دولت ملی که به تولید خود در درون و بیرون مرزهایش یکسان ادامه می دهند، زاده شده است.

۳- تعریف جهانی شدن به اختصار عبارت است از رقابت بی قید و شرح در سطح جهان، رقابتی برای کشورهای غنی در آمدی بیشتر و برای کشورهای فقیر، فقر بیشتری می آورد.

۴- عصر جهانی شدن عصر تحول عمیق سرمایه داری برای همه انسانها است که در سایه چیرگی و رهبری کشورهای مرکز و نیز در سایه حاکمیت نظام جهانی مبادله نامتوازن و ناهمگون صورت می پذیرد.

مارتین آلبرو جهانی شدن را به فرآیندهایی که بر اساس آن همه مردم جهان در جامعه ای واحد دو فارگیر به هم می پیوندند، تعریف می کنند.

نوئل ریشر، جهانی شدن را شکل گیری شبکه ای می داند که در چارچوب آن اجتماعی که پیش از آن در کره خاکی دور افتاده و منزوی بوده اند، بر پایه وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می شود.

داگلاس کلنر، معتقد است جهانی شدن حکایت از آن دارد که بخشی از فرآیند بازسازی و باز اندیشی در سیاست و نظریه اجتماعی معاصر است.

در دایره المعارف اکسفورد، جهانی شدن با تغییر دادن تجربه فضا و زمان و فشردن ساختن آن به نسبی شدن هویت های وابسته به محل یا سنتهای فرهنگی مستقل تعریف شده است.

مالکوم تراورز معتقد است "جهانی شدن فرآیندی است اجتماعی که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می شوند.

تاثیر جهانی شدن در حوزه های مختلف در جامعه

۱- اهمیت شرکتها در نظام جهانی بیش از اهمیت دولتها شده است، به عبارت دیگر، دولتهای ملی جای خود را به کمپانی های بزرگ چند ملیتی داده اند، و کشورهای مختلف جهان با کمپانی های بزرگ خود مشخص می شود.

۲- به هم پیوستگی بازارهای مالی و بورس جهانی، این گستردگی آنقدر سریع بوده که در سالهای اخیر روزانه میلیاردها دلار در بازار جهانی ردو بدل می شود.

۳- گسترش ارتباطات ماهواره ای و شبکه ای کامپیوتری و به دنبال آن گسترش داد و ستدهای فرهنگی در سطح جهان است. لذا گروهی جهانی شدن را از کانال ارتباطات و داد و ستدهای فرهنگی می نگرند.

۴- گسترش شبکه حمل و نقل بین المللی و کاهش شدید هزینه های مربوط به این مسئله است که فرآیند جهانی شدن را تسهیل کرده است و موجب شده است دنیا به سطح وحدت حرکت کند.

۵- روند پنجم در فرآیند جهانی شدن تقسیم کار گسترده است. این ویژگی که به عنوان تولید انبوه در دوران پست مدرن نیز یاد می شود وضعیت خاصی را بر گستره اقتصاد جهانی حاکم می کند که ویژگیهای عمده دوران آن از این قرار است:

الف - جریان سرمایه گذاری، تمامی مرزهای ملی را پشت سر می گذارد.

ب- سرمایه گذاران در بسیاری از موارد استقرار یا ایجاد و یا انتقال کارخانه در خارج از قلمرو ملی خود و ابر محدوده ملی کشورشان ترجیح می دهند.

ج- در سرمایه گذاری ها، بازارهای منطقه ای و جهانی شدن بیش از بازار مصرف محلی مورد توجه قرار می گیرد.

د - منابع مالی و پول جهانی با شتاب شگفت آوری از قاره ای به قاره دیگر منتقل می شود به طوری که از پول جهانی به عنوان پول بی مکان نام برده می شود.

این روندها هنوز ادامه دارند در قرن بیست و یکم مهمترین روندهایی که پذیرای ما شده اند و بیشترین تأثیرات را بر زندگی وارد کرده است عبارت است از :

۱- اقتصادی جهانی در دهه ۱۹۹۰.

۲- نوزائی در عرصه هنرها.

۳- ظهور و گسترش سوسیالیست مبتنی بر بازار آزاد.

۴- گسترش خصوصی سازی در حوزه دولتهای متولی رفاه اجتماعی.

۵- رواج شیوه های زندگی جهانی و بالندگی فرهنگهای ملی.

۶- راه یابی بیشتر زنان به سطوح رهبری.

۷- عصر زیست شناسی.

۸- تحرکات مذهبی.

۹- پیروزی فردیت و اصالت فرد.

۱۰- از یک دیدگاه دیگر برخی از صاحب نظران بر این اعتقاد هستند که عوامل مؤثر جهانی توسعه کشورهای حاشیه اقیانوس آرام شدن سه عامل مهم و اساسی یعنی دانایی، تکنولوژی اطلاعات، جایگزینی مواد مصنوعی به جای مواد طبیعی است.

جهانی شدن فرهنگ

از موضوعات مهمی که در جریان جهانی شدن مطرح می شود، موضوع مهم فرهنگهای منطقه ای است.

اقتصاد سیاسی واژگون مبتنی بر مصرف کالا و خدمات مدرن در مقابل مبادله مواد خام، جنس خاصی از فرهنگ را به وجود می آورد که آن را فرهنگ شبه مدرن می نامیم. در فرهنگ شبه مدرن حضور خلاق فرد تبدیل به حضوری منفعل می شود. به عبارت دیگر در حالی که که ساختارهای ظاهری زندگی مردم مدرن می شود، عناصر اصلی ذهنی لازم برای تبدیل به سوژه های عقلایی پدید نمی آیند.

جریان جهانی شدن همیشه با فرهنگ نو به صورت یک نیروی متغیر هویت زا نگاه می کند. به عبارت بهتر مدل اصلی و مهم برای توسعه از دیدگاه جهانی شدن، معطوف به این اصل مهم است که توسعه ذاتاً تکرر زاست. ضمن آنکه مدام می توان بر توان ارتباطی این جریانهای درون زا افزود. پس آن دسته از کشورهایی می توانند در جریان جهانی شدن قرار گیرند که بتوانند ضمن تحقق، جریانی از درون زایی مولد که خود حوزه ای مستقل و هویت زا از نقطه نظر فرهنگی می آفرینند، توان ارتباط و مبادله بالایی با محیط هایی دیگر از خود بروز دهند.

ظهور فرهنگی جهانی از ویژگیهای برجسته جهانی شدن معاصر است. همزمان با گسترش شگرف سرمایه داری و سازمانهای سیاسی فراملی، فرهنگی جهانی در نتیجه توسعه تکنولوژیهای ارتباطات کامپیوتر و نیز جامعه ای مصرفی با چشم اندازهای تولیدی و خدماتی خاص خود در حال ظهور است از سویی قالب های فراملی طراحی و معماری و طیف وسیعی از فرآورده های فرهنگی فراملی می روند تا بخشی از یک فرهنگ جهانی نو را شکل بخشند.

فرهنگ جهانی متخصص بسط و گسترش تکنولوژی رسانه ها و در حقیقت تحقق رویای دهکده جهانی مارشال مک لوهان است، رسانه هایی که مردم سراسر دنیا را از رویدادهای مهم سیاسی، ورزشی و برنامه های زیست محیطی و تبلیغاتی (که بی امان نوسازی سرمایه دارانه را تبلیغ می کند) آگاه می سازند. شمار افرادی که وارد شبکه های جهانی کامپیوتر می شوند، روز به روز در حال افزایش است.

شبکه هایی که افکار، اطلاعات و تصاویر را به طور آنی در سرتاسر دنیا به گردش درآورد و مرزهای زمانی و مکانی را در نوردیده اند. فرهنگ جهانی متضمن ارتقاء شیوه زندگی، مصرف، تولیدات و افزایش همسانی هاست.

شرکتهای بزرگ فراملی با ابزار تبلیغات می کوشند در بازارهای محلی رخنه کنند، محصولات خود را به فروش برسانند و برمقاومتهای محلی فائق آیند. گسترش سیستمهای خصوصی ماهواره های و کابلی، فرهنگی تجاری را در سراسر دنیا حاکم ساخته است. اکنون فرهنگهای محلی و ملی که خود زمانی از عوامل بازدارنده نیروهای جهانی بودند از سنن، هویتها و شیوه های زندگی افراد و گروه های خاص دفاع می کردند، با تعریفی جدید از خود فرهنگ مواجه شده اند. فرهنگ همان عامل ویژه کننده و محلی سازی است که مردم و جوامع مختلف دنیا را از یکدیگر متمایز ساخته است. فرهنگ غالبی محلی از هویتها، اعمال و شیوه های زندگی را پدید آورده است. اینها همچون سدی در برابر هویت ها، اندیشه ها و اشکال زندگی بیگانه و غیر بومی عمل می کنند.

امروزه فرهنگ به حوزه ای بسیار پیچیده و بحث آفرین تبدیل شده است، زیرا زمانی که فرهنگهای جهانی در درون فرهنگهای محلی رخنه کنند، پیکر بندی های جدیدی ظهور می یابد که هر دو قطب (جهانی و محلی) را در هم ترکیب می کند و نیروهای متضاد استعمارگری و مقاومت، همگون سازی و اشکال و هویت های دو رگه و جدید محلی پدید می آید.

امروزه مباحث جدیدی در خصوص خیزش ملت گرایی، بنیادگرایی و برخورد فرهنگی مطرح شده است. جای تعجب است که مارکسیسم و لیبرالیسم کلاسیک و نظریه نوسازی جایگاه فرهنگ و اشکال محلی همکاری اجتماعی را نا چیزی انگاشتند، در حالی که گمان می کردند پیشرفت اجتناب ناپذیر سیاست، فناوری و اقتصاد مدرن به سادگی همه فرهنگها و جوامع را همگون خواهد ساخت. و به یک فرهنگ جهانی شکل خواهد بخشید فرض بر این بود که سرمایه داری و بازار جهانی آن و کمونیسم و نظام اقتصادی و اجتماعی بین المللی و فرهنگ سیاسی آن قادرند تفاوت های فرهنگی، اختصاصات منطقه ای، ملت گرایی و سنت گرایی را از میان بردارند. در نتیجه، مارکسیسم و لیبرالیسم کلاسیک هر دو پیش بینی می کردند که جهانی شدن سرنوشت محتوم دنیاست: بازار در ایدئولوژی های سرمایه داری برآن بود تا فرهنگی جهانی در دنیا پدید آورد حال آنکه در مارکسیسم قصد داشت کمونیسمی در دنیا بنیادگذارد که ملت گرایی را برچیند و یک بین الملل کمونیستی فارغ از جنگ و استثمار پی ریزد. از منظور این دو، مرزهای ملی به تدریج اهمیت خود را از دست می دادند و در نتیجه دولت ملی و ملت گرایی چندان دوام نمی آورد. مدل های مارکسیستی و لیبرال از درک این مسئله ناتوان بودند که چگونه ممکن است نژاد، قومیت و احساس ملی با طبقه برخورد کنند و از میان کشمکشهای سیاسی و محلی با دلایل پیچیده پدید آیند.

از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا کنون جهان شاهد خیزش دوباره ملت گرایی، سنت گرایی و بنیادگرایی دینی در کنار روند رو به رشد جهانی شدن بوده است. طغیان اختلاف دینی، فرهنگی و منطقه ای در شوروی و یوگسلاوی سابق و نیز منازعات خونین قبیله ها در آفریقا و سایر مناطق دنیا حکایت از آن دارد که جهانی شدن و همگون شدن چندان که

طرفدارانش امید و منتقدانش هراس داشتند عمیق و ریشه دار نبوده است از این رو فرهنگ سرچشمه ای جدید و بعدی معم در منازعه بین محلی و جهانی به شمار می رود. برای نمونه، فرهنگهای محلی به کشمکشهای میان صربها، مسلمانان و کروواتها، ارمنی ها و آذربایجانی ها ... دامن زده اند. بنابراین هم فرهنگ و هم ملت گرایی پایدارتر، ریشه دارتر، بنیادی تر از آن چیزی از کار درآمده اند که انتظار می رفت در دنیایی که جهانی شده اش انگاشته ایم، منازعات میان امور محلی و امور جهانی و نیز فرهنگهای مختلف ملی با یکدیگر همچنان ادامه دارد.

جهانی شدن بیشترین ظهور و بروز را در قلمرو فرهنگ دارد. سیستمهای اطلاعاتی و رسانه ای و فرهنگ مصرفی سرمایه داری تولیدات، انگاره ها و اندیشه ها را در سراسر دنیا به گردش در می آورد. شبکه های جهانی توزیع فرهنگی و رویدادهایی که گرایشی هستند از قبیل فیلمهای هالیوود و پدیده های فرهنگی دیگر مثل موسیقی رپ و فیلمهای سینمایی نوعی "مردم جهانی" را بوجود آورده است. با وجود این، خرده فرهنگهای مقاومت نیز به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته اند که می کوشند که از قالبهای خاص فرهنگی و اجتماعی در برابر جهانی شدن و همگون شدن محافظت کنند. با استفاده از گزارش ۱۹۹۵ یونسکو در مورد فرهنگ و توسعه تحت عنوان تنوع خلاق ما، می توان به سه موردی که وقتی مردم از فرهنگ حرف می زنند اشاره کرد:

- ۱- اولاً اینکه مردم دائماً درباره از دست دادن ارزشها و هویت فرهنگی ابزار نگرانی می کنند، شکوه مشابهی که شینده می شود: زندگی امروزی دارد هویت و معنی را مختل می کند.
- ۲- مورد دوم و بحثهای مربوطه به توسعه اقتصادی است و فرهنگ در آنها به میدان می آید. فرهنگ بر مجموعه اولویتهای جایگزین بازار، بر اولویتهای انسانی یا الهام بخش و یا اهمیت دادن به دیگران تأکید می ورزد.

امروزه اولین بار نیست که اقتصادهای بازار شکل زندگی اجتماعی را شدیداً دگرگون کرده اند. در قرن نوزدهم همین اتفاق در ایالات متحده و انگلستان افتاد. پولیمانی این را تحول

بزرگ خوانده است. در این مورد که در حرکت به سوی اقتصاد مطلق و جهانی سازی، چه ارزشهای فرهنگی را از دست می رود.

۳- مورد سوم که فرهنگ در بحثهای آن معمولاً مطرح می شود، درگیری های قومی است. اینگونه درگیری ها، مثلاً بین هوتوها و توتسی ها (در رواندا)، بین صرب ها و بوسنیایی ها (در بالکان)، بین مسلمین و هندوها (درهند) و بین تامل ها و سینهالی ها در (سری لانکا) همگی دارای ریشه در اختلافات فرهنگی دیرینه تلقی می شوند. امروزه فرهنگ به راهی برای توضیح دادن (حتی توجیه کردن) خشونت و درگیری قومی بدل گشته است.

در حال حاضر مقاومت خرده فرهنگی به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته و خرده فرهنگها می کوشند در برابر پدیده جهانی شدن مقابله کنند. مشکل بزرگ ما در جریان رویدادی که آن را جهانی شدن می نامیم، از دو زاویه قابل نقد و بررسی است. اولین مشکل، مربوط به درگیری یک نظام برونگریز به نظامی درونی است. و دومین مشکل مربوط به توان ارتباطی ما با جهان خارج که خود متأثر از توان و قدرت متغیر و درون زایی اول می باشد. بر اساس یک اصل سایپرنیتیکی هر میدان فعالی که دارای توان تغییر منطق ها و نوسازی و درون زایی خود می باشد، متناسب با همین توان نیز می تواند همچون هویتی مستقل وارد میدان ارتباطات محیطی شود. ترکیب اصلی یک ارتباط مبتنی بر زایش را می توان همیشه از رابطه خلاق در یک حوزه فرهنگی با جهان خارج از خود تعریف کرد. جهان مذاکره در برابر جهان قدرت تحکم و تصمیم و جهان روابط باز در برابر ماهیت ذاتی و سرمایه، تقابل فرهنگ با اقتصاد بازاری، اثر یک میدان بر روی میدان دیگر، در جریان جهانی شدن روابط میان حوزه ها و میدانهای مختلف را که بررسی کنیم به تعریفی از جهانی شدن می رسیم که عبارت است از نوعی ارتباط فعال میان فرهنگهای متغیر و با هویت ویژه فعال برای دست یابی به دو هدف تقاضای مؤثر رو به افزایش و تعادلهای زیست محیطی این تعریف از جهانی شدن به ویژه انگاه که موضوع تقاضای مؤثر رو به افزایش مطرح می شود، زمانی قابل درک است که اندک نگاهی به گذشته بیاندازیم و ببینیم چگونه مجموعه های محلی حائز فرهنگی ثابت

(فرهنگ مبتنی بر سنتهای بازمانده از گذشته) تبدیل به مجموعه هایی با فرهنگهای هویت زای متغیر با توان ارتباطی بالا شده اند، یا می شوند.

جهانی شدن سیاست

برجسته ترین نمود سیاسی "جهانی شدن" سقوط نظامهای تمامیت خواه و اقتدارگرا، گرایش به دموکراسی و تکثر "پلورالیسم" سیاسی و احترام به حقوق بشر است. در اینجا این پرسش مطرح می شود که آیا "جهانی شدن" سیاسی همان جهانی شدن دموکراسی غربی است یا آنکه هر کشوری ویژگیهای فرهنگی و سیاسی خود را خواهد داشت؟ در زمینه حقوق بشر هم پرسشهایی درباره معیارهای دو گانه حقوق بشر نبث به کشورهای مختلف مطرح است.

جهانی شدن و جهانی سازی در معانی مختلفی به کار می رود که به عنوان بازشدن مرزها، نیز مورد تأکید قرار گرفته است. این به معنای بازشدن وسیع مرزها با از میان برداشتن موانع دوستی است، به گونه ای که مبادلات مالی، ارتباطات، تجارت و روابط فرهنگی را سرعت بخشید. ویژگی فاقد مرز بودن بوسیله اقتصاد جهانی متجانس و نیز با کاربرد یک نظام جهانی مدیریت دولتی مصداق خواهد یافت.

اینترنت و سایر ابزارهای فناوری اطلاعات بیش از حد تصور به این پدیده یاری رسانده اند. جهانی سازی مدیریت دولتی این معنی را می دهد: "جهانی بیندیشید و محلی عمل کنید" به نظر می رسد که مفاهیم دنیای جدید، دهکده جهانی، و مدیریت جهانی، مفهوم جهانی سازی و کاربردش را در مدیریت دولتی مشخص می کنند. اما این مفهوم جهانی سازی نیز به سبب اینکه مترادف با آزادیخواهی است، محدود و نا کافی است.

مخالفان دخالت در سودگرایی به نفع توسعه سرمایه دارای و هواخواهان اقتصاد آزاد، مفهوم مزبور را علیه دولت گرایی در قرن نوزدهم، اقامه کردند. طرفداران آزادسازی بین المللی اقتصاد، این مفهوم را در برابر نظریه موازنه قدرت در اوایل قرن بیستم، و فرامیلیان علیه نظر واقع گرایان ملی گرا و اعلامیه های قلمرو دولت در روابط بین المللی به کار برده اند.

به عقیده نویسندگان کتاب سیاست جهانی^۱ تنها عبارت مناسبی که میتوان بعنوان بهترین مانیفست برای سیاست جدید در قرن آینده بهره برد این است، جهانی بیندیشید محلی عمل کنید^۲.

فرهنگ و تمدن جهانی و آن زبان مشترک برای دیگران، امکان کثرت در عین وحدت را فراهم می آورد. در این شرایط است که در شرق و جنوب، ازدی نوبنیاد، افقهای فردی را گسترده تر کرده است. فرصتهای ارزشیابی، مقایسه، داوری، انتخاب و ابتکارهای شخصی مردم را، بیش از حقوق سیاسی و اجتماعی شان، گسترش داده است. و همین اغلب مایه نگرانی حاکمان می شود و خواستها، نیازها، و امیدهایی در این جوامع می پرورد که بسیار بیشتر و بالاتر از وسایل لازم برای ارضا و عملی کردن آنهاست. در این شرایط است که متأسفانه، در جوامعی که خود را از فرآیند و به توسعه جهانی شدن دورنگه داشته اند، وضعی تناقص آمیز و ناخوشایند پدید می آید که مردمان با نگاهی حسرت آلود به بهشت گمشده خود بنگرد و در همان حال، پیشرفت ... دیگر جوامع در جهان دور از دسترس را طرد و انکار کنند و این بی تردید برای آینده هیچ جامعه ای خوشایند نیست.

جهانی شدن هنر

عصر اطلاعات که ویژگی عمده آن استیلای اینترنت است در اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شده و در نیمه دوم آخرین دهه قرن بیستم به اوج خود رسید و در کنار آن تلویزیون رسانه ای است که در نیم قرن اخیر دارای بیشترین تأثیر بوده است. این برتری احتمالاً تا سالهای دیگر به لطف توسعه بخش کابلی و ماهواره ای، استفاده از شبکه های محلی و حرکت به سوی بخش دیجیتال به جای پخش آنالوگ تداوم خواهد یافت. ارائه اطلاعات طی بیست سال اخیر به گونه ای انفجار آمیز افزایش یافته است. تعداد نشریات رو به افزایش است و به نحوی بی پایان گسترش می یابد.

^۱ - politics Global

^۲ - think global , active local

با این وصف، واضح است که فناوری های جدید به تقویت گوناگونی، تکثر و نتیجتاً دموکراسی منجر می شوند. در چنین وضعیتی، هنر متأثر از دهکده جهانی می شود و حس همراه با آن، کنایه شهروندی جهانی شدن را در خود دارد و به قول چارلز دیکنز در این دوره، زمان انتخاب های مداوم است. این یک واقعیت است که دامنه انتخاب هنرمند در این زمان گسترش یافته و وسایل و امکانات ابزار شخصیت هنرمند وسیع تر شده است.

دوره ای که هیچ روش تثبیت شده ای را نمی توان دنبال کرد و به نظر می رسد تمامی سبکها و سبکهای جدید و نوع آوری فقط برای مدت کوتاهی اعتبار خواهد داشت و پس از آن جای خود را به سبک به نوعی دیگر خواهد داد. در چنین حرکت هایی که در قالب خیزش های کثرت گرایانه صورت می گیرد، سبک واحدی بر آن حاکم نیست. بنابراین فرهنگ پسا مدرن امروزی بی هنجاری را یگانه هنجار فرهنگی اعلام می دارد و در برابر هرگونه مرجعیت، دعوت به مقاومت می کند و همه همتش مصرف دفاع از آزادی فردی و تجربه عاطفی می نماید. کار هنری گونه ای تلاش است و یک رویداد تاریخی است.

"جهانی" اصطلاحی فضایی است یک آفریننده جهانی می تواند اهل هر کجای زمین باشد، انواع مواد موجود در زمین یا فضا را به کار گیرد، هر مکانی از زمین را مخاطب قرار دهد. آفریننده های جهانی، با عرصه و دید بلند پروازشان، معتقدند که موجودات انسانی موجودات هم جوار هستند. عبارت خلاقیت جهانی به یک پدیده تاریخی نو اشاره دارد که دارای پیام های عمیق و الهام بخش برای هنرهاست. گرچه بسیاری از هنرمندان، مثلاً پیکرسازان و رقصندگان، فضا را کشف کنند، اما آفرینندگی در آن آدمها، گروهها و سازمانهای اخلاقی که می کوشند آن را نو کنند و فناوری را به دنیای عصر حال بیاورند، دارای بعدی گذرا است، آنها از لحاظ اندیشه، شکل، ساختها و تجربه مدیون زمان گذشته هستند و اغلب می خواهند که زمان آینده مدیون آنها باشد. اما کار خلاق در زمان حال فوران می کند و سر می کند و سر می کشد و تازگی اش در سنجش با دستاوردهای گذشته معنا پیدا می کند.

نگاه انسان امروزی به دنیا چندگانه شده و زندگی هم از حالت یک دست خارج شده است و این به خاطر پدید آمدن وضعیت چندگانگی فرهنگی و تداخل سطوح آگاهی است. این

چندگانگی در نتیجه تحولات در دو دهه اخیر به دست آمده که تمام فرهنگها به صورت موزائیک وار کنار هم قرار می گیرند، با هم برخورد می کنند و به صورت همزمانی و متقارن جای می گیرند این اوضاع همزمان با پایان اثرات ایدئولوژیهای حاکم و سیستمهای بزرگ فلسفی می باشد. از لحاظ فلسفه هم چون دیگر حقایق مطلق وجود ندارد دانش مبدل به تفسیر می شود. هر کس به دلخواه دنیا را تفسیر می کند. پس با یک طیف گسترده تفسیرها مواجه می شویم. این است که ما با منازعه تفسیرها سر و کار داریم و هر تفسیری هم، وجهی از حقیقت را از زاویه دید خودش می نگرد ... در واقع هر فردی به علت متنوع بودن بی حد و حصر جهان، به شیوه خود خلاق است.

امروزه در دوره ای قرار گرفته ایم که هیچ مکتبی مسلط نیست انسان همه مکتب ها را آزموده است و همه آنها را دورنمای گسترده نظاره می کنند و تمام مکتبهای فکری تبدیل به ابزار شده است ... در این دنیا، تمام گفتارها به پایان رسیده. تمام فضاهای متافیزیکی فرو ریخته تمام مصالح در یک دور نمای عظیم در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و مانند سینما در برابر چشمان ما عرض اندام می کنند. ولی ما نمی دانیم کدام تصویر درست و کدام نادرست است.

سبک چندگانگی فرهنگی مرهون همه جنبه های گوناگون فرهنگی می باشد. هر هنرمند متعلق به فرهنگهای گسترده و گروه های فرهنگی مختلف است. هنر همانطور که می تواند بین چند هویت مختلف ارتباط برقرار کند، شباهتهایی را هم بین فرهنگهای مختلف ایجاد می کند، و نیز فرایندها و تولیدات هنرمندان هم می تواند آمیختگی فرهنگی را نشان دهد.

پلورالیسم یکی از مفاهیم مهم و مورد توجه پست مدرنیسم می باشد که به معنی کثرت گرایی در هنر است و مؤید این نظر است که معرفت انسانها نسبت به حقیقت دارای تکثر و نسبیت می باشد و هر دیدگاه تفسیری وجهی از حقیقت را می نمایاند. این وضعیت همزمان با پایان ایدئولوژی ها فلسفه ها و پدید آمدن چندگانه فرهنگی موزائیک وار و تداخل سطوح آگاهی و دید التقاطی می باشد. یکی از ویژگیهای عصر کنونی با پسامدرنیته، تجربه امروزی فردی و تکه تکه بودن آن است. فرد در محیط شهری فشرده ای به سر می برد و

چاره ای ندارد جز اینکه بیشتر عمرش را در میان افراد بیگانه بگذارند و لذا برای او دشوار است که تجربه های شخصی خود را در کل یا مجموعه ای که معنایی بدهد ادغام کند.

در درون مرزهای تجربه فردی به نظر می رسد زمان رویدادهای ناپیوسته تجزیه می شوند و حاصل تجربه های فرهنگی که هیچ هماهنگی با هم ندارند به مراتب بیش از ظرفیت جذب فردی است. این واقعیت از سویی آفرینندگی فرهنگی و هنری را از زنجیر قیود روزانه می رهاند و بنابراین امکانی برای تخصص و بیان نامتناهی فراهم می آورد ولی از سوی دیگر، کار سهمگین را به فرد واگذار می کند که تکه پاره ای ذهناً بی معنا، سایر کلیت های ناشناخته یا نامریی را به هم وصل کند و از این راه به زندگی خویش معنا بدهد. اندیشه های متفکرانی چون لیوتار، دریدا در بازبهای زبانی و حضور چند غنایی حقیقت زبانی، تأثیر ژرفی بر سبک هنر پست مدرن گذاشته است. نبودن معنا و به تعویق افتادن آن در متن هنری و ناتوانی اثر هنری در رسیدن به قطعیت از خصوصیات این سبک به شمار می رود. اثری که هنرمند پست مدرن می آفریند، تحت سلطه قاعده های از پیش تعیین شده نیست و نمی تواند به واسطه موضوعات و قانون های متعارف داوری شود. بلکه اثر هنری به خودی خود به دنبال این قاعده هاست. بنابراین هنرمند پست مدرن بدون قاعده و قانون کار می کند. لذا انتظار رسیدن به کلیت و تمامیت، آرزوی واهی است و بر علیه آنها مبارزه می کند و حتی در صدد تقویت تفاوت ها و تعارض ها می شود. در نتیجه هنر پست مدرن به تمامی روایت ها و مفهوم های مسلط دوران شک می کند و خود تبدیل به یک روایت بزرگ می شود. یکی از عناصر اصلی و زیر ساختهای تفکر پست مدرنیسم، پلورالیسم یا کثرت گرایی است. کثرت گرایی از مرزهای فرهنگی، ملی و منطقه ای فراتر رفته و ابعادی جهانی به خود گرفته است.

عرصه کاربرد و دامنه حضور این جریان دیگر محدود به حوزه سیاست و فلسفه و ادبیات نیست بلکه اکثر رشته ای هنری و معماری و رشته های علوم اجتماعی را نیز تحت شعاع خود قرار داده است.

هنر دوران پست مدرن هنری است که با زدودن قطعیت و طیف گسترده تفسیرها و تعویلهای کار خود را دنبال می کند. فرض است که اثر هنری چیزی است پنهان گر و باطنی و همواره حرفهایی دارد که از ما پنهان می دارد. معنا یا معناهای پنهان اثر، مواردی مادی نیستند که یک بار و برای همیشه کشف شوند. به عبارتی رمزگشایی و کشف معناهای هنری نهایت ندارد. نظریه پردازانی چون ژاک دریدا اثر هنری را به مثابه متن یا نوشتار می دانند که از نظام ارتباطی تشکیل می شود (ارتباطی بین هنرمند و مخاطب) این متن در پیکر نظام نشانه ها شکل گرفته است و از راه رمز شکنی شناخته می شود.

ریکور جهان متن را به افق هر گونه متن گسترش داده است. هر متن سازنده جهان خود است یعنی افق دلالتهای معنایی خود را می آفریند. به خاطر جهان دیالکتیک متن و جهان خواننده، چندگانگی خواندن وجود دارد... شاید بتوان گفت که متن، فضای محدود تعویل هاست: فقط یک تعویل وجود ندارد، از سوی دیگر تعدادی بی پایان از تعویل ها نیز وجود ندارد.

با توجه به تمام نظریه هایی که در دوران پست مدرنیسم عرضه گردیده اند چیزی که همه این نظریات به یک آراء واحد می رسد این است که دیگر حقایق مطلق وجود ندارد و دانش تبدیل می شود به تفسیر و ما با یک طیف گسترده تفسیرها مواجه هستیم و هنرهنرمند نیز می تواند به شیوه و سلیقه خود ترکیبهای نو ایجاد کند و هر فضایی را که به تصویر می آید خلق کند. در واقع هر فردی به علت متنوع بودن بی حد و حصر جهان، به شیوه خود خلاق است.

جهانی شدن شهر

جهانی شدن پدیده ای است که نه تنها موجب فشردگی زمان، بلکه فشرده شدن فضا را نیز گردیده است و به تعبیری دهکده جهانی اشاره به کوچک شدن زیست کره زمین دارد. زیرا این کوچک شدن فیزیکی با درک متحولی از زمان و مکان همراه است.

از زمان روسو، برخی از متفکران آرمانگرا گمان کرده اند که تنها با متلاشی کردن کشورهای بزرگ و تشکیلات گسترده دنیای نو می توان جوامع را به سوی رستگاری سوق داد. پس دولت واحد جهانی با فرهنگ همگون برای کل بشریت می تواند فاجعه بیافریند.

اما از سوی دیگر آرمانگرایی آنقدر که الهام بخش این دیدگاه بود که همه انسانها می توانند هویت مشترک انسانی خود را در جامعه مشترک المنافع جهانی تحقق بخشند، الهام بخش ایده مشارکت روزانه و رو در رو در امور شهروندی نبود.

این نظریه، هر چند از عهد باستان جلوه هایی داشته اما به طور جدی از سوی رواقیون رشد و توسعه یافته است. در بینش رواقی، پدیده دولت شهر، جای خود را به جهان شهر داد چون نظم جهانی را می توان با عقل دریافت.

پس در این رویکرد ایده مارکوس اورلیوس رواقی وجود دارد که می گفت ما همه شهروندان شهر جهانی هستیم. در اینجا، در برابر نگرش ارسطو، اصل ماهیت مشترک انسانی، که وحدت بخش انسانی است، به آرمان جامعه انسانی ارتقاء می یابد. با این معیار، بینش رواقی چنان اهمیت می یابد که بسیاری از شخصیت های تاریخ فلسفه غرب به آن تن در می دهند.

مالکوم واترز از منظور کاربردی به تجزیه و تحلیل مفهوم جهانی شدن پرداخته است وی معتقد است جهانی شدن فرآیندی است اجتماعی که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می شوند. بر پایه این دیدگاه در جامعه جهانی شده، می توان با چنین تصاویری مواجه شد :

- ۱- استقرار یک تک جامعه یا تک فرهنگ در سرتاسر زمین.
- ۲- احتمال عدم انسجام این جامعه یا حتی وجود گرایش به اختلافات شدید.
- ۳- چند مرکزی بودن و امکان وجود هرج و مرج.
- ۴- از بین رفتن وابستگی به زمین به عنوان اصل وحدت بخش زندگی اجتماعی و فرهنگی ،
- ۵- استقرار جامعه ای بدون مرز و حدود و جغرافیای.
- ۶- ناممکن بودن ارزیابی فرهنگی جوامع بر اساس موقعیت های جغرافیایی.

۷- سهولت ارتباط بین افراد و از بین رفتن عامل معرفت به عنوان یک مسئله.

از این دیدگاه با مشخص کردن نقطه پایان این فرآیند می توان به تصویری دست یافت که بر اساس آن تحلیل وضعیت فعلی امکان پذیر گردد.

ولی چنین به نظر می رسد که تقلیل سطح برخورد با موضوع تا سطح کاربردی از یک سو و پذیرش این امر که جهانی شدن ماهیتی رو به تکامل دارد و دائماً دستخوش تحول است از سوی دیگر، شناخت درون کاوانه را ناممکن می سازد.

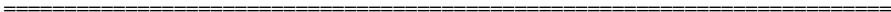
موضوع تقلیل گرایانه کاربردی همچنین می تواند این خطر را در برداشته باشد که مبنای تعریف و جایگاه مدرنیسم در موضوع یا علت یا معلول را نیابیم، چرا که اگر جهانی شدن را استمرار طبیعی تجدد بدانیم، عواملی مانند صنعتی شدن و سرمایه داری در طول دهه های اخیر خود قبلاً فرآیند بی هویتی فضا را در عرصه شهر به راه انداخته اند. و ممکن است ما را در شناخت آن دچار مشکل سازد.

در یک شهر مدرن، محلات و مناطق شهری به عنوان قطعه یا قطعاتی از یک پازل نامفهوم جایی را در یک صفحه بزرگتر اشغال کرده اند که جابه جایی دائمی شهروندان، فقدان مالکیت، ناهمگونی اقشار، پدیده بی چهرگی و ... بحران هویت را در ساخت فرهنگ ایجاد کرده است، حال در یک تداوم تاریخی در جهانی شدن با تغییر دادن تجربه فضا و زمان و فشرده ساختن آن به نسبی شدن هویت های لرزان اعم از ملی یا محلی دامن می زند و پدیده های فرهنگی و عرصه های جدید برای فلق هویت می آفریند که وابسته به محل یا سنت های فرهنگی مستقر نیستند.

مفهوم فضا - زمان، جهانی شدن و فضا و مکان باید در جهانی شدن شهر ها مورد توجه قرار گیرد. مقوله فضا زمان چنان که گیدنز آن را می فهمد (یعنی فشرده شدن زمان و تحرک فضا) با مقوله جهانی شدن و مدرنیسم مستقر در آن دارای کمبودهای بسیاری است. همچنین متغیرهایی مانند، تنوع، سرعت، آزادی انتخاب، از میان رفتن عنصر وحدت بخش مکان در رفتارها و ... رابطه فضا - مکان را دستخوش تحول کرده است.

به دیگر سخن ، می توان چنین ادعا کرد که بر هم خوردن شناخت موسوم ما از مفهوم فضا در ارتباط با پدیده جهانی شدن می تواند به تغییر مفهوم مکان نیز منجر شوند.





آثار و پیامدهای جهانی شدن

از پدیدار شدن واژه جهانی سازی بیش از دو دهه می گذرد. جهانی شدن به تعاریف گوناگونی دارد هر یک از صاحب نظران از وجهی بدان پرداخته اند:

یکی از ویژگیهای اصلی جهانی شدن ارتباطات متقابل است، اما بر خلاف وابستگی متقابل که بر دو جانبه بودن تأکید دارد، جهانی شدن امکان وابسته شدن را نیز در نظر می آورد.

باید گفت که در اغلب بررسی های نظری، آراء جهانی شدن در سه عرصه زندگی اجتماعی مهم و اساسی تلقی شده اند. این عرصه ها عبارت اند از:

۱- عرصه اقتصادی که شامل نظام های اجتماعی خاص تولید، مبادله، توزیع و مصرف کالا و خدمات ملموس مادی.

۲- عرصه سیاست و حکومت است که نظام های اجتماعی مخصوصی تمرکز و اعمال قدرت بویژه در مبادله سازمان یافته در قالب اقتدار سیاسی و دیپلماسی که به تثبیت کنترل بر جمعیت و سرزمین منجر شود را در برمی گیرد.

۳- عرصه فرهنگ است که شامل نظام های اجتماعی خاص تولید، مبادله و نمادهایی که گویای واقعیت ها، احساسات، مفاهیم، اعتقادات، اولویت ها، ذوق و سلیقه و ارزش ها است.

یوهان گالتونگ و وینسنت در کتاب گلاسنوست جهانی آورده اند:

جهان پس از جنگ جهانی دوم به چهار بخش از ترکیب محور شمال - جنوب و محور شرق - غرب تقسیم شده است.

کشورهای چند حزبی ثروتمند که در شمال غربی جهان یافت می شوند و غالباً جهان اول نامیده می شوند و کشورهای سابقاً سوسیالیست و تک حزبی که در شمال شرقی جهان یافت می شوند و غالباً «جهان دوم» نامیده می شوند و سپس کشورهای جهان سوم قرار دارند (TW) که متشکل از کشورهای فقیر در جنوب غربی و متشکل از آمریکای جنوبی، کارائیب، آفریقا، آسیای غربی، جهان عرب و آسیای جنوبی است. این کشورها اکثراً دارای نظام سرمایه داری، (دموکراتیک) برخی سوسیالیست (دیکتاتوری) و برخی و رای هر دو نظام و برخی ترکیبی از آنها می باشند و برخی از کشورهای این حوزه در هیچیک از این مقوله بندی ها

نیفتاده اند. به همه این طبقه بندی ها باید «جهان چهارم» را نیز افزود، یعنی کشورهای جنوب شرق، متشکل از کشورهای در اصل بودایی - کنفوسیوسی در شرق آسیا و جنوب شرقی آسیا.

در رأس جهان چهارم ژاپن قرار دارد، در مرتبه پایین تر آن مینی ژاپن ها، یعنی چینی ها قرار دارند که به لحاظ اقتصادی ژاپنی و به لحاظ فرهنگی چینی هستند، (کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، سنگاپور). جمهوری خلق چین در کشورهای آ.سه. آن (انجمن کشورهای جنوب شرقی آسیا)، کشورهای سوسیالیستی در آسیای شرقی و سرانجام به عنوان نواحی پیرامونی در این خطه پهناور جهان، جزایر اقیانوس آرام، استرالیا و نیوزلند و توابع آن. این دو کشور آخر در واقع کشورهای جهان اول هستند که در مرزهای جهان چهارم قرار گرفته اند.

سوسیالیست ها، یعنی کشورهای پیش تر سوسیالیست، جهان دوم هستند که در یک تغییر سریع وارد این حوزه شده اند و سنگاپور، جزایر اقیانوس آرام، در جرگه جهان سوم هستند، آنچه که باقی می ماند، خواص جهان چهارم است، یعنی ژاپن و مینی ژاپن ها و چین به عنوان یک بلوک اقتصادی - اجتماعی قوی برای آینده، بخصوص هنگامی که چین و کره متحد می شوند».

گالتونگ در تقسیم بندی های قبلی خود، شکل روابط را از شمال به جنوب یا به عبارتی از مناطق مرکز (هسته) به پیرامون (حاشیه) نشان می دهد و بیان می دارد که جریان قوی و حاکم از مرکز به پیرامون است و عکس آن بسیار کم رنگ و بندرت اتفاق می افتد و جریان روابط نیز در درون خود پیرامون نیز (با یکدیگر) به شدت مرکز به پیرامون نیست.

از وادی موضوع نقش رسانه ها (ابزار جهانی سازی) اگر به موضوع نظر شود، با این که سهم جهان اول، تنها ۲۰ درصد کل جمعیت جهان است، اما ۸۰ درصد تولید رسانه ای جهان را شامل می شود و سهم تولید رسانه ای ۸۰ درصد باقیمانده جمعیت کشورهای جهان، تنها ۲۰ درصد است. همین موضوع در عرصه تولید خبر نیز موجود است و در کنار این نابرابری کمی، نابرابری کیفی نیز به چشم می خورد.

ابزار جهانی شدن

تسیس ها ملینگ، پژوهشگر هلندی که مدتها سرپرستی انستیتو مطالعات اجتماعی لاهد را برعهده داشته است و در حال حاضر رئیس دپارتمان ارتباطات دانشگاه آمستر دام هلند است، در خصوص عدم تعادل اطلاعات می گوید: بعضی از کشورها از ظرفیت بهتر اطلاعات برخوردارند و توانایی آنها در تولید، ضبط، پردازش و توزیع اطلاعات در مقایسه با دیگران بیشتر و بهتر است. این ظرفیت بالا به معنی حجم بالای سخت افزارهای اطلاعاتی از قبیل کامپیوترها و حاملهای دیگر مانند کتاب و غیره می باشد که در اختیار دارند. این ظرفیت بالا در مقیاس متعادل شامل اطلاعات نرم افزاری و محتوای اطلاعات نیز می شود، همچنین انواع دیگر از تفاوتهای اطلاعاتی وجود دارد.

از دید صاحب نظران غربی و غیر غربی این امکانات فنی که عدم تعادل اطلاعات را پدید آورده است، می تواند در عرصه های مختلف ذیل کاربرد داشته باشد:

- ۱- تمامیت ملی مشتمل بر روند های بسیج و جذب.
- ۲- مؤثر بودن از جنبه های اجرایی، سازمانی و مدیریتی.
- ۳- ارائه آموزش رسمی و غیر رسمی شامل آموزش معلمان.
- ۴- ارائه خدمات کشاورزی.
- ۵- برنامه های تنظیم خانواده.
- ۶- ارائه خدمات پزشکی و بهداشتی.
- ۷- بازاریابی، بانکداری و انتشار اطلاعات تجارتي.
- ۸- برنامه ریزی اطلاع رسانی خبری و فرهنگی.
- ۹- مشارکت سیاسی و کثرت گرایی اجتماعی.
- ۱۰- هواشناسی، دریانوردی و کنترل محیط.
- ۱۱- جلوگیری از فجایع و ارائه خدمات در مواقع اضطراری.
- ۱۲- مدیریت منابع با تکنیک سنجش از دور.
- ۱۳- مبادله اطلاعات علمی.

اما در بسیاری از کشورهای رو به مهارت‌های زیر ساختی فنی و مدیریتی و همچنین توان انتقال داده‌ها در حدی نیست که بتواند با امکانات فنی جدید و ایفای نقش‌های ذکر شده، انطباق یابد. حاصل چنین وضعیتی، حاکمیت کشورهای پیشرفته (در نظر خود ایشان جهان اول) و عقب ماندن کشورهای در حال توسعه (به اصطلاح ایشان جهان سوم) است.

بنابراین، چون و چراهای جهانی شدن فرهنگ ابتدا به ویژگی‌های در خور رسانه‌ها باز می‌گردد. با شناختی کلاسیک از این ویژگی‌ها و کارکرد آنها می‌توان فرآیند جهانی شدن فرهنگ را متصور شد. تحلیل جهانی شدن فرهنگ، بحث را در سطحی متفاوت مطرح می‌کند که بعداً به آن خواهیم پرداخت، اما پیش از آن، ابتدا به شناخت کلاسیک پردازیم:

رسانه‌های همگانی مختلف رویدادهای مختلفی را بازتاب داده و این بازتاب را به شیوه‌های گوناگونی صورت می‌دهند، برخی سریع و برخی کندند، برخی سطحی و بعضی دیگر عمیق‌اند، پهنه انتشار بعضی محدود و از آن بعضی دیگر گسترده است.

بعضی از رسانه‌ها اصلاً ویژه اطلاع‌رسانی و بعضی دیگر ویژه تفریح و تفنن است. برخی از رسانه‌ها به عقل و اندیشه مخاطب متوسل می‌شوند و برخی دیگر به احساسات او. بعضی وسایل برتر و پیشرفته‌تر برای تبلیغ و ترویج تجاری‌اند و بعضی دیگر چنین نیستند.

سال‌هاست که تفاوت‌های بین رسانه‌ها را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند، اما مارشال مک لوهان نخستین کسی بود که به شیوه‌ای متقاعدکننده مدعی شد که همین تفاوت‌ها به تمدن غرب شکل بخشیده است.

ده‌ها سال است که اندیشمندان علوم اجتماعی، علاقه‌ای وافر به مطالعه در مسأله تغییر نظر یا تغییر گرایش و رفتار نشان می‌دهند. این اندیشمندان با ترغیب مؤسسات تبلیغاتی، سازمان‌های سیاسی و دیگر گروه‌های ذی‌نفع، در جست‌وجوی پاسخ به یک پرسش اساسی بوده‌اند: چگونه می‌توانیم مردم را به تغییر نظر واداریم؟ پیش از پاسخ به این پرسش، البته باید پرسش‌های کوچک‌تری را پاسخ داد که مهم‌ترین آنها این است: چنانچه یک پیام مجاب‌کننده واحد با رسانه‌های متفاوتی انتقال یابد، آیا اثرات متفاوتی هم خواهد داشت؟ در سال‌های دهه ۱۹۳۰ اندیشمندانی چون دابیلو. اچ. ویلکی، فرانکلین توور، هدلی کانتربیل، کوردون آلپرت

این پرسش را نزد خود مطرح کرده‌اند. در یک آزمایش نمونه، آنها گروه‌هایی «جور شده» از دانشجویان را در برابر مباحث مشابهی که محور آنها جنگ، مذهب یا سایر موضوع‌های بحث‌انگیز بود، قرار دادند.

گروه اول در برابر سخنرانی می‌نشست و دیگری همان سخنرانی را از رادیو می‌شنید و گروه سوم آن را به صورت چاپ شده می‌خواند. آنگاه همه را مورد آزمایش قرار دادند تا ببینند تغییر نگرش یا گرایش او چگونه است. در تجربه‌هایی که به طور متوالی، یکی پس از دیگری صورت پذیرفت، نتایج همواره ثابت بود. سخنرانی رو در رو موجب‌کننده‌تر از رادیو و رادیو موجب‌کننده‌تر از متن چاپی بود.

همین میزان تأثیرگذاری در دنیای واقع نیز پدیدار شد. پل لازارسفلد و همکارانش مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا در ناحیه ایری کانتی اوهایو را تحت بررسی قرار دادند. آنها دریافتند که رأی‌دهندگان بیش از هر چیز از گفت‌وگوهای همسایه با همسایه تأثیر گرفته بودند. رادیو از لحاظ تأثیرگذاری در این امر، مقام دوم را احراز کرده و مواد چاپی در مرتبه سوم ایستاد. تجربه‌های سال‌ها بعد نشان داد که تلویزیون و سینما موجب‌کننده‌تر از رادیو، اما هنوز کم‌اثرتر از تماس شخصی‌اند. با حل این مسأله، اندیشمندان علوم اجتماعی به تجربه‌های پیچیده‌تری دست زدند. تا بیش از یک دهه کسی چندان مطلب قابل توجهی درباره اثرات متفاوت رسانه‌های مختلف ننوشت. تا اینکه در سال ۱۹۶۴، یک اندیشمند کانادایی به نام مارشال مک لوهان کتاب درک رسانه‌ها را تألیف کرد و انتشار داد.

موافقان و مخالفان جهانی شدن

دیدگاه‌های نظری گوناگونی درباره مسئله جهانی شدن وجود دارد که بررسی این دیدگاه‌ها این پدیده را چه از بعد نظری و چه در عمل موضوعی مورد مناقشه پدید آورده است. اینک به دیدگاه‌های موافقان و مخالفان این پدیده می‌پردازیم :

دیدگاه موافقان جهانی شدن

از نظر هیلینگ، نظرات و دیدگاههای موافقان و تأیید کنندگان جهانی شدن به شرح زیر است.

۱- این دیدگاهها اعتقاد دارد که تقریباً از آغاز دهه ۱۹۸۰، تعداد قابل توجهی از کشورها به آن ملحق شده و یا به طور مستقیم از طریق اقتصاد بازار آزاد، از آثار آن بهره مند شده اند. برای مثال گستره جهانی نظام سرمایه داری از ۲۰ درصد سکنه دنیا در دهه ۱۹۷۰ به میزان ۹۰ درصد در دهه ۱۹۹۰ رسیده است و این اتفاق حاکی از جذب بیشتر مردم در اقتصاد سرمایه داری جهانی است.

۲- این دیدگاه اعتقاد دارد که در شرایط کنونی میزان تجارت جهانی، بیشتر از دهه های قبل است. کاهش قابل توجه در قیمت مسافرتها هوایی و دریایی به گستره پیشاپیش مرزهای تجارت جهانی منجر شده است. در این چهار چوب نه تنها میزان تجارت جهانی افزایش بی سابقه یافته است بلکه اشکال آن نیز دچار دگرذیسی کامل شده است. در این دگرذیسی می توان به اعمال فشار بر شرکتهای تجاری و صنعتی اشاره کرد که می بایست یک رویه جهانی واحد را در تولید اتخاذ کند که به بازارها کمک مؤثری کرده است.

۳- طرفداران جهانی شدن با اشاره به رشد بازارهای مالی جهانی، اعتقاد دارند که این فرآیند از دهه ۱۹۷۰ با سود آوری قابل توجه بازارهای مالی ساحلی و گردش و سيع جریان پولی خارج از حوزه اقدار ملی همراه شده است.

۴- این دیدگاه بر این اعتقاد است که تحرک جهانی به تحرک جمعیت کمک کرده است. پناهندگان بی شماری به عنوان نیروی کار مهاجر قابل توجه، در جهان پراکنده شده اند.

۵- حامیان به چهره جهانی که از سوی شرکتهای بزرگ هدایت می شود، اشاره می کنند. با بسط تجارت در سرتاسر دنیا، تحقیقات وسیعی در زمینه توسعه تولید در مناطق مختلف را با پذیرش سهام داران از سرتاسر جهان ممکن کرده اند.

۶- از زاویه نگاه تأیید کنندگان جهانی شدن فرآیندی از یک توسعه اجتماعی است که به تشدید خودآگاهی، جهانی، منجر می شود.

۷- حامیان جهانی شدن، اعتقاد راسخ دارند که روند رو به رشد همبستگی اقتصادی، در آینده منجر به وابستگی های اجتماعی خواهد شد.

۸- این دیدگاه اعتقاد دارد که تشدید برخوردها در مناطق مختلف جهان، به نوعی سبب افزایش همبستگی جهانی می شود.

۹- حامیان جهانی شدن معتقدند که با توجه به رشد پیچیده و روز به روز ارتباطات، خودآگاهی جهانی شدت پیدا می کند. به عقیده این گروه، ناپستی رشد شبکه های ارتباطی جهان گستر مثل کابل های تلویزیونی و آماری را انکارکرد و اهمیت آن را نادیده گرفت.

۱۰- حامیان ادعا دارند که پدیده جهانی شدن تمام آنچه را که برای بازارهای مصرف کننده در سرتاسر جهان رخ داده، توصیف و تشریح می کند.

دیدگاه مخالفان جهانی شدن

دیدگاههای مخالفان جهانی شدن را می توان به موارد زیر تقسیم کرد.

۱- بحران دولت ملی که منظور از آن مسلط نبودن دولت بر منابع درآمد خود و دست برداشتن دولت از نقش های اقتصادی و اجتماعی خویش است، در نتیجه جهانی شدن اقتصاد حاصل می شود و شرکتهای چندملیتی به نیابت از دولت ملی به آن نقش ها می پردازند.

۲- بحرانهای مالی که کشورهای گوناگون جهان به خاطر وحدت بازار ملی و معاملات جهانی بورس دچار آن می شوند از قبیل بحران مالی مکزیک در سال ۱۹۹۴.

۳- پیامدهای اجتماعی ناشی از اطلاعات ساختاری اقتصادی مورد نظر مؤسسات بین المللی از جمله صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مانند گسترش بیکاری، گسترش فقر و پایین آمدن دستمزدها.

۴- تسلط فرهنگ غربی بر دیگر فرهنگها به شکل تلاش برای مسخ کردن هویت فرهنگی ملت های دیگر و مطرح کردن فرهنگ غریب (با تمام جنبه های منفی و مثبت آن) به عنوان جایگزین .

۵- موافقت نامه هایی که کشورهای پیشرفته مطرح کرده اند، که مهمترین آنها موافقت نامه آزادی سرمایه گذاری است، این موافقت نامه به سرمایه گذاری خارجی در نقاط مختلف جهان آزادی می بخشد و معنای آن تسلط کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال رشد است. چون این کشورها از لحاظ اقتصادی و مالی و تکنولوژی هم وزن و هم شأن نیستند.

در این دیدگاه پیشرفتهای روزافزون در تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات و نیز ظهور قدرتها و بازیگرانی به جز دولتها در صحنه جهانی به عنوان ویژگی مهم فضای جدید جهانی معرفی می شود. ظهور شرکتهای عظیم و قدرتمند چند ملیتی به عنوان بازیگرانی جدید و موثر در فضای جهانی و همچنین نقش سازمانها و نهادهای مختلف جهانی همچون بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، و سازمان تجارت جهانی شرایط جدیدی فراوری دولت - ملتها نهاده و در واقع، دیگر تنها دولت - ملتها تصمیم گیرنده نیستند.

همچنین گسترش ارتباطات، مساله حفظ فرهنگ و هویت مستقل ملی و بومی را مورد تردید قرار داده و ازطرف دیگر، مجموع این عوامل، باعث کم رنگ شدن مرزهای جغرافیایی و کاهش اقتدار دولتها گردیده ولی این شرایط بیطرفانه و اختیاری و مفید برای همه نیست. در واقع این دیدگاه یک مساله مهم را در این شرایط جدید، افزایش شکاف بین جوامع برخوردار و جوامع محروم در بهره گیری از جهان و طبیعت می داند.

رشد فن آوریهای بشری و گسترش تجارت جهانی شرایطی را مهیا کرده است که تحولات بشری در مقیاسهای بزرگتری تاثیر گذار باشند و مورد بررسی قرار گیرند ولی قدرتهای توانمند تراز این فرصت استفاده کرده اند و به دنبال گسترش بازارهای کلان خود به دیگر کشورها هستند و نیز مهمتر از آن، با بهره گیری از سرمایه های کلان و تکنولوژیهای پیشرفته، تاثیر گذاری بر روح، فکر و فرهنگ ملتهای ضعیف را وجهه همت خود قرار داده اند. در خوش بینانه ترین حالت دولتهای سرمایه داری جهت گسترش بازارهای خود به این نتیجه رسیده اند که باید فرهنگ مصرف و فرهنگ متناسب با کالاهای سرمایه داری را در جهان گسترش دهند.

در این دیدگاه فضای جهانی به هیچ وجه عادلانه و برابر نیست. در زمینه ارتباطات در سال ۱۹۹۷، ۶۵٪ از صاحبخانه ها از رایج ترین وسیله ارتباطی یعنی تلفن بی بهره بوده اند و رایانه های متصل به اینترنت چنان توزیع شده اند که آمریکا ۵۱/۵٪ کل استفاده کنندگان جهانی را در خود جای داده است. بنابراین نابرابری در استفاده از ابزارهای ارتباطی نه تنها از بین نرفته، بر شکاف قدرت ارتباطی مردم مناطق مختلف جهان افزوده شده است. ضمناً اکثر رسانه های ارتباطی و اطلاعاتی، در واقع در اختیار سرمایه داران غربی هستند و بدین سان نوعی قطب بندی صورت گرفته است که در آن کشورهای ضعیف دهها برابر آنچه اطلاعات می فرستند، دریافت کننده اطلاعات و اخبار و تحلیلها هستند و این واقعیتی است که از آن با عنوان جریان نابرابر اطلاعات یا جریان یکسویه یاد می شود.

در این میان، سرمایه حرف اول را می زند. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ازای اعطای وام به کشورهای نیازمند و ضعیف، تعهدات بسیار متنوع در حوزه های سیاستگذاری و اجرایی از کشورهای می گیرند و از این راه نیز بر فرهنگ و اقتصاد کشورها تاثیر گذاری میکنند. سازمان تجارت جهانی (WTO) با توانایی اعمال فشاری که دارد از راه نیاز اقتصادی، کشورها را وادار می کند طبق الگوی دیکته شده عمل کنند و تعرفه ها و حمایتهای دولت را کمرنگ کنند.

استدلال مخالفان جهان گستری این است که قدرتهای سرمایه دار، با استفاده از تغییرات جدید جهانی، سعی در بازتولید و افزایش تسلط خود بر کشورهای دیگر و در واقع بهره کشی از آنها (نوعی استعمار جدید) دارند.

این دیدگاه نظام جهانی را در این راستا می بیند که کشورهای ضعیف را به یک مرحله توسعه وابسته و نه توسعه مستقل، برساند.

بنا بر این دیدگاه، تاثیر ساختار نظام جهانی این است که قدرتمندان و ثروتمندان با هزینه تهیدستان و ناتوانان زندگی می کنند و به سفرهای توریستی می روند و در اوج تمتع از تکنولوژی به سر می برند. آمارهای رسمی بین المللی نیز چنین برداشتهایی را تایید می

کند. مثلاً بر اساس گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۶ برنامه عمران ملل متحد (UNDP) یک پنجم جمعیت جهان در فقر مطلق به سر می برند.

- یک سوم از کودکان جهان دچار سوءتغذیه هستند.

- نیمی از جمعیت جهان به داروهای حیاتی دسترسی ندارند.

- در سال ۱۹۶۰ بیست درصد ثروتمندترین بخش جهان، ۳۰ برابر بیست درصد فقیرترین بخش جهان ثروت داشتند. این نسبت تا سال ۱۹۹۶، به ۶۱ برابر رسید.

دیدگاه مخالفان جهانی سازی در چشم انداز کلان، جهانی شدن را فرآیند تحمیل روشها و ارزشهای دولتهای غربی و خصوصاً ایالات متحده آمریکا به سایر مناطق جهان با استفاده از فضای نزدیکی جهانی و با ابزارهای اقتصاد و رسانه ها می داند. در واقع فضای جدید جهانی را نوعی جهانی شدن کنترل شده و به عبارت دیگر نوعی جهانی سازی با توجه به پیشرفتهای تکنولوژیک می داند.

جهانی شدنی که در حال حاضر مطرح است، در حقیقت جهانی شدن اقتصادی و پذیرفتن کنوانسیون های بین المللی، به عنوان مبانی عملکرد اقتصادی و جهانی شدن نظام غربی به عنوان نظام عرفی و غیر دینی و سکولاریسم است.

حدود سه دهه از طرح نظریه دهکده جهانی می گذرد و عالم غرب، خصوصاً آمریکا، معتقدند که با گسترش ارتباطات، عالم به جایی رسیده است که باید یک نظام بر آن حاکم باشد و تحت رهبری یک نظام، هماهنگ شود.

نظام واحد، یعنی اینکه: کثرت ها و تنوع های قومی و نژادی و مذهبی و ... که در عالم وجود دارد، اعضای یک مجموعه شوند و نسبتی هماهنگ با هم برقرار کنند.

یعنی هماهنگی کشورهای مختلف و حکومت یک سازماندهی بر آن ها. اعضای بدن انسان، کثرت دارند.

هر قسمت و هر عضوی کار خود را انجام می دهد و هیچ عضو و اندامی، عضو و اندام دیگری را نقض نمی کند، چرا که با نقض یکدیگر به فرسایش کشیده می شوند.

یک مغز آنها را هدایت و هماهنگ می کند. یعنی، با حاکمیت یک مغز و یک فرماندهی، در عین هماهنگی، کثرت و تنوع خود را هم حفظ می کنند.

نظام واحد جهانی نیز، می خواهد همه ملل و اقوام مختلف، به یک هماهنگی برسند که اولین معنای هماهنگی، تناسب در هدف است و بدون وجود یک هدف محوری، هماهنگی بی معناست.

از طرفی، این از امور واضح است که، هر ساختار سیاسی، با هر مدل و ساختار اقتصادی قابل جمع نیست، و هر نظام فرهنگی حاکم بر جامعه، نظام های مختلف سیاسی و اقتصادی متناسبی را پدید می آورد. فرهنگ و سیاست و اقتصاد، مانند طول و عرض و ارتفاع هستند و از هم جدا نمی شوند. این ها ابعاد یک جامعه هستند و توسعه یکی بدون دیگری امکان ندارد.

بنابر این، فرایند توسعه اقتصادی، فرایندی است که با توسعه فرهنگی و سیاسی، ملازم است. پس حرکت به سوی یک نظام جهانی، یعنی پذیرفتن آن نظام در تمام ابعادش و در واقع این سخن که ما جهانی می شویم، امالوازم و فرهنگ آن را نمی پذیریم، غیر منطقی و ناشدنی است. حاکمیت جهانی سکولار، انسان را مدار ارزشها قرار داده و امیال او را هم مدار غایات قرار می دهد. با توجه به این موضوع و معنای هماهنگی و ملازمت ابعاد یک جامعه یعنی، اقتصاد و سیاست و فرهنگ، روشن است که پذیرفتن نظام جهانی مذکور، به معنی پذیرفتن روح غربی و استغنا از وحی، در تمامی امور است.

عالم یک دهکده است و یک دهکده یک قانون اساسی دارد و یک ساختار هماهنگ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می خواهد. اما جهانی شدنی که ما ادعا می کنیم، جهانی شدن اسلام است. جهان باید بر پایه یک رهبری اداره شود که حق رهبری آن نیز، با ولی عصر (عج) می باشد. در حکومت اسلامی، مبنای امور، ولایت الهی و پرستش خداست و غایت آن نیز، تقرب به حضرت باری تعالی است.

نظریه‌های کلاسیک در عرصه جهانی شدن

باید گفت که جهانی شدن ابتدا در توسعه علوم اجتماعی نمایان شد. سن سیمون دریافت که صنعتی شدن عامل پیشبرد رفتارهای مشابه در درون فرهنگ‌های متنوع اروپایی بوده است و استدلال او این است که تسریع چنین فرآیندی مستلزم نوعی انترناسیونالیسم آرمانی است که شامل حکومت‌یان اروپایی و یک فلسفه جهانی مبتنی بر انسانیت است. عقاید سن سیمون توسط آگوست کنت راه خود را در نوشته‌های امیل دورکیم باز کرد اما میراث اصلی دورکیم در مورد جهانی شدن، نظریه‌های وی در مورد «تمایز و فرهنگ» بود. او بر این اعتقاد است که: تا حدی که جوامع از لحاظ ساختاری از یکدیگر متمایز می‌شوند تعهد نسبت به نهادهایی نظیر دولت باید تضعیف شود زیرا دولت‌ها در قلمرو خود بسیار تنگ‌نظر و متعصب هستند. آگاهی جمعی به منظور دربرگرفتن تنوع داخلی جوامع باید بشدت تضعیف شود و به صورت انتزاعی در بیاید. از تمام این موارد چنین بر می‌آید صنعتی شدن موجب تضعیف تعهدات جمعی می‌شود و راه را برای کاهش اهمیت مرزها در بین جوامع باز می‌کند. همین استدلال را درباره تأثیر ماکس وبر بر جهانی شدن می‌توان ارایه داد با این تفاوت که وبر، از عقلانیت به عنوان حلال جهانی کننده نام می‌برد. او به صورت بنیادی به پیروزی عقلانیت اعتقاد داشت که پروتستانیزم کالونی شروع شد و به تمام فرهنگ‌های اروپایی سرایت کرد و توانست تمام متفکرین نوگرا را در این چارچوب فکری محدود کند. عقلانیت حاکی از آن است که تمام فرهنگ‌ها دارای ویژگی‌های زیر هستند:

- ۱- غیرشخصی شدن روابط اجتماعی
- ۲- پالایش فنون محاسبه
- ۳- افزایش اهمیت دانش تخصصی
- ۴- گسترش کنترل عقلانی مبتنی بر تکنیک هم در فرآیندهای طبیعی و هم در فرآیندهای اجتماعی.

در میان تمامی نظریه‌پردازان کلاسیک تنها مارکس است که به صورتی بسیار صریح و روشن به تئوری جهانی کننده نوگرایی متعهد است. جهانی شدن، قدرت طبقه سرمایه‌دار را بشدت

افزایش داد زیرا بازارهای جدیدی برای آنها فراهم آورد. در واقع کشف قاره آمریکا و گسترش راه‌های دریایی به آسیا، موجب ایجاد یک بازار جهانی برای صنایع جدید شد. مارکس به وابستگی متقابل ملت‌ها اشاره می‌کند و ادامه حیات دولت ملت را به رسمیت می‌شناسد. به اعتقاد مارکس، دسترسی پرولتاریا به قدرت، تمام نهادهای سرمایه‌داری و از جمله دولت ملت را نابود خواهد کرد.

سپس می‌گوید که متناسب با از میان رفتن استثمار فرد از فرد استثمار یک ملت توسط ملت‌های دیگر و متناسب با محو تضادهای آشتی ناپذیر بین طبقات مختلف دشمنی یک ملت با ملت دیگر نیز به خواهد رسید.

اگر چه دیدگاه مارکس درخصوص جهانی شدن همانند دیدگاه سن سیمون حالت رمانتیک و غیرواقعی دارد اما بحث درباره ارتباط بین تولید سرمایه‌داری و فرهنگ مصرف جهانی هنوز هم از اعتبار و نفوذ زیادی برخوردار است.

پس در بین نظریه‌های کلاسیک در عرصه جهانی شدن، نظریه تمایز دورکیم، نظریه عقلانیت وبر و نظریه کالایی کردن مارکس از سایر نظریات بیشتر مورد توجه هستند.

در طی ربع سوم قرن بیستم ۱۹۷۵-۱۹۵۰ جامعه شناسان و دانشمندان علوم سیاسی (همچون کر، دانلپ، هاربی‌سان، دانیل بل، می‌یرز، آندره گوندرفرانک، سمیرا مین، ایمانوئل والرشتاین، رابرت گیلپین و مک لوهان در عرصه جهانی شدن نظریاتی مانند ادغام بین جوامع، تکنولوژی به عنوان زبان مشترک جهانی، نظریه نظام جهانی، از امانوئل والرشتاین، نظریه سیاست فرا بین‌المللی و دوشاخه شدن ساختار کلان جهانی به دو دنیای سیاست جهانی، از روائو، نظریه بازار سرمایه‌داری، نظریه‌های ارتباطات الکترونیکی و انفجار اطلاعات برای توسعه ارتباطات و مناسبات فراملی بین کشورهای مختلف جهان از مک لوهان را ارائه کرده‌اند.

جهانی شدن که در قرن ۲۰ به صورت یک شعور کل گرا تجلی پیدا کرد مستلزم وابسته کردن نقاط مرجع فردی و ملی به نقاط مرجع عام و فراملی است. از این رو جهانی شدن ایجاد

ارتباطات اجتماعی و فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و پدیده شناختی بین چهار عامل زیر را شامل می‌شود:

- ۱- خویشتن فرد به صورت شهروند جامعه بین‌المللی.
 - ۲- یک جامعه ملی بین‌المللی که روابطی با شهروندان خود دارد و باید حقوق شهروندی را با حقوق بشر بطور عام تامین کند.
 - ۳- نظام بین‌المللی جوامع که استانداردهایی را برای رفتار کشورها تعیین و کنترل واقعی به روی آرمان‌های بشری اعمال می‌کند.
 - ۴- بشریت بطور کلی که در تمهیدات شهروندی جوامع ملی بیان شده است و از طریق نظام بین‌المللی جوامع مشروعیت پیدا می‌کند و به اجرا گذاشته می‌شود.
- گیدنز نخستین بار مساله ظهور نظام جهانی را در یک انتقاد کلی از نظریه مارکسیستی و چالش با این نظریه که توسعه نظام سرمایه‌داری به تنهایی تاریخ جدید جوامع بشری را رقم می‌زد بررسی کرد.
- به گفته او این تاریخ جدید با گسترش دولت ملتها و تمایل آنها برای جنگ با یکدیگر حاصل شده‌است. تحولات جدید در توسعه سازمان‌های بین‌المللی به جهانی شدن و نهادینه شدن حاکمیت دولت ملتها منجر شد. سیستم انعکاسی روابط بین‌الملل موجب یکپارچگی و تمامیت ارضی و ملی هر یک از دولت‌ها شد.
- گیدنز در نوشته‌های اخیر خود فرآیند جهانی شدن را با توسعه جوامع جدید مرتبط می‌سازد و یک جامعه مدرن که به جوامع بعد از اروپای فئودال و یا نمونه‌های جدیدتر آن اطلاق می‌شود دارای چهار ویژگی نهادی یا سازمانی است که دو ویژگی نخست آن کاملاً جنبه اقتصادی دارد. اول اینکه نوسازی مستلزم نظام سرمایه‌داری تولید کالا است، دوم نوگرایی متضمن صنعت گرایی است. پیام اصلی گیدنز این است که جامعه مدرن از طریق مبانی اقتصادی آن قابل تبیین نیست بلکه باید این واقعیت را در نظر گرفت که این جامعه یک جامعه مبتنی بر دولت ملی است. دولت ملت سرمایه‌داری به تمام معنی جامعه مدرن است.

گیدنز، جهانی شدن را در ۴ بعد نوگرایی یعنی سرمایه‌داری، نظارت، نظم نظامی و صنعتی شدن مشخص می‌کند.

رابرتسون در مدل جهانی شدن پنج مرحله را معرفی می‌کند:

۱- نطفه ای (قرون ۱۸ تا ۱۵)، در این دوره اجتماعات ملی رشد یافت، قرون وسطی اثرات خود را بر جای گذاشته است، نظریه ی خورشید محوری جهان، نظریه غالب است. پیدایش جغرافیای جدید و گسترش تقویم گریگوری از مشخصات این دوره است.

جهانی شدن کاملاً حالت نطفه ای دارد و هیچ آثاری از جهانی شدن دیده نمی شود.

۲- آغاز جهانی شدن (نیمه اول قرن ۱۸ تا ۱۸۷۰ اروپا)، رویدادهای مهم این دوره عبارتند از گرایش شدید به ایده دولت واحد همگن، تبلور انگاره روابط رسمی و شهروندی، گسترش پیمان های بین المللی.

۳- خیزش (۱۹۲۰-۱۸۷۰)، رویدادهای مهم این دوره عبارتند از ترازبندی اولیه موضوع تجرد، رسمیت مفهوم بشریت در سطح بین المللی، جهانی شدن محدودیت های مربوط به مهاجرت، رشد جنبش های وحدت جهانی و مسابقات جهانی مانند المپیک و جایزه هایی چون نوبل و جنگ جهانی اول.

۴- مبارزه برای هژمونی (۶۰-۱۹۲)، رویدادهای مهم این دوره عبارتند از منازعه و جنگ برای تسلط جهانی، تأسیس جامع ملل و سازمان ملل، تثبیت استقلال ملی و جنگ سرد.

۵- بلا تکلیفی (دهه ۶۰ به بعد)، رویدادهای مهم این دوره عبارتند از بالاگرفتن آگاهی نسبت به جهان، قدم گذاشتن اولین انسان به روی کره ماه، تحکیم ارزش های پسامادیگری، پایان جنگ سرد، افزایش نهضت های جهانی، پیچیده تر شدن مفهوم فرد به واسطه مسائل جنسی، قومی و نژادی، حقوق مدنی و جهانی، رشد اسلام گراییدر بعد فرهنگی می توان به مسأله امپریالیسم فرهنگی اشاره کرد. از نظر نظریه پردازان امپریالیسم فرهنگی دوره استعمار نظامی به پایان رسیده است ولی استعمار از طریق کالاهای فرهنگی و مسایل مربوط به آن ادامه دارد. طبق این نظریه تسلط اقتصادی و سیاسی به پایان رسیده است ولی تسلط فرهنگی ادامه دارد. مردم کشورهای جهان سوم به تقلید از سبک غربی پرداخته اند و کشورهای غربی

کمک های زیادی به دولت های این کشورها در راستای اهداف خود کرده اند. به عنوان مثال هزینه های بالای روز آمدکردن رادیو و تلویزیون ایران به گسترش فرهنگ مصرف گرایی میان مردم منجر شده است.

چالش برانگیزترین بحث جهانی، بعد اقتصادی آن است. اصولاً افزایش شدید نابرابری سطح جهانی باعث شده است تا همه متفکران به بحث جدی در مورد جهانی شدن از دریچه اقتصاد بپردازند. نفعی که سرمایه داری از جهانی سازی بازار کار و مبادله می برد، بسیار قابل توجه است. جهانی سازی در بازار کار، باعث شده است تا سپاه ذخیره کار گسترش یابد، در نتیجه مهمترین عامل است شمار نیروی کار که همانا کاهش مزد است تحقق یابد. با جهانی سازی نیروی کار، یک کارگر ارزان قیمت تبتی را می توان به جای کارگران متخصص و گران قیمت آمریکایی به کار برد. از سوی دیگر بحران های ادواری نظام سرمایه داری از جمله بحران مازاد تولید با جهانی شدن بازار فروش تا حدی قابل حل است. بدین ترتیب سرمایه داری نیازمند یکی کردن بازارها و نیروی کار در سطح جهانی است. از سوی دیگر مبادله در مقیاس جهانی شدن بسیار ساده تر صورت می گیرد، به همین دلیل اصولاً سرمایه داری نظامی وحدت بخش است. جامعه ای را فرض کنید که هر قسمت آن واحد پول و قوانین متفاوتی دارد، در چنین حالتی مبادله و خرید و فروش با اشکالات فراوان صورت می گیرد، در حالی که با یکسان شدن قوانین مالی و واحد پول امکان مبادله ساده فراهم می شود. این همان مسأله ای است که در دوره اوج و گسترش سرمایه داری قرن نوزدهم باعث پیدایش دولت - ملت ها^۱ به عنوان عامل وحدت بخش در سطح منطقه شد. پیدایش کشور ایتالیا مشکلات مبادله بین دوک نشین های ورونا و ونیز را حل می کند. همین مسأله اکنون باعث شده است تا سرمایه داری به دنبال جهانی سازی و یکسان کردن قوانین و واحد پول ایتالیا و فرانسه باشد.

^۱ - nation-state

جهانی شدن از دیدگاه محافظه کارانه

ازاین دیدگاه جهانی شدن تحولی بنیادین در ساختار جهانی و روابط جوامع انسانی نیست. محافظه کاران در واقع شرایط نوین ارتباطات جهانی و تاثیر گذاری فرهنگی و نیز جهان گستری روابط اقتصادی راماھیتا پدیده ای جدید نمی دانند و همچنان دولت - ملت را بازیگر اصلی صحنه جهانی می دانند. از نظر آنها، این دولتها هستند که با روابط متقابل و توافقات چند جانبه رفتار جامعه جهانی را شکل میدهند. دیگر بازیگران مانند شرکتهای چند ملیتی و سازمانهای بین المللی مجبورند در چارچوب روابط بین دولتی عمل کنند.

از نظر محافظه کاران جهانی شدن مهمترین جنبه سیاست جهانی را که همان تقسیم سرزمینی جهان بین دولتهاست تغییر نمیدهد. باید به این نکته توجه کرد که ازاین دیدگاه پذیرفته می شود که شرایط جدید جهانی تغییراتی در رفتار فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ملتها ایجاد کرده اما این مساله چیزی فراتر از نظام سیاسی جهانی بین دولتها نیست.

نهایتا دیدگاه محافظه کار و سنتی یک دیدگاه دولت محور در فضای جهانی است.

جهانی شدن از دیدگاه لیبرالیسم

در این دیدگاه شرایط جهانی این گونه توصیف می شود که اقبال جوامع مختلف جهان به ارزشهای غربی و به طور مشخص انتخابات آزاد و بازار نشان دهنده جهان گستر شدن ارزشها، روشها و اهداف غربی است.

ازاین دیدگاه روند شتابان جهانی شدن طی ۳۰ سال اخیر رخ داده است به طوریکه تعداد دولتهای لیبرال دموکرات بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۹۱ دو برابر شد و ۶۰ جامعه از جوامع بزرگ جهان را شامل شد.

استثناهای اصلی عبارتند از: دولتهای سوسیالیست شرق آسیا، نظام مذهبی اسلامی، حکومتهای سلطنتی و دیکتاتوربهای نظامی. صاحبان دیدگاه جهان گستری در واقع بر این عقیده اند که جوامع مختلف بشری در یک فرآیند رشد تاریخی به این نتیجه رسیده اند که ارزشها و روشهای غربی می تواند بهترین زندگی را برای جوامع مختلف رقم بزند و در این

راستا باید با فرهنگها و ارزشهای بومی و غیر بومی مبارزه کرد و به سمت یک جامعه جهانی غربی پیش رفت.

این دیدگاه جهانی شدن را توأم با مدرنیته می داند و در واقع آنها را هم آغاز و هم افزای می داند. پس از جنگ جهانی دوم و با تشکیل سازمان ملل متحد، دیدگاه جهان گسترش یافت. پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی، این گمانه در میان سردمداران غرب تقویت شد که لیبرالیسم بر سرتاسر جهان غلبه یافته و پیروز نهایی عرصه های مختلف زندگی بشر است. آنها جهانی شدن را فرآیندی می دانند که در حال شکل دادن دوباره به جوامع مدرن و شکل دهی یک نظم جدید جهانی است.

فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون از نظرگاههای خوش بینانه و بد بینانه همین مساله را بیان کرده اند. فوکویاما در رساله پایان تاریخ نتیجه می گیرد که هیچ یدئولوژی قابل توجهی جهت مقاومت و چالش در برابر لیبرالیسم وجود ندارد و در واقع بشر با لیبرال دموکراسی به پایان تاریخ رسیده است.

هانتینگتون گرچه لیبرالیسم و ارزشهای غرب را پیروز نهایی رویاروییهای جهانی میدانند اما تمدنهای دیگری را نیز واجد پتانسیل بالقوه جهت چالش در برابر این تمدن می داند. او در نظریه برخورد تمدنها از تمدنهای بالقوه بودایی هند، کنفوسیوسی چین، و تمدن اسلامی به عنوان نیروهای قدرتمند احتمالی آینده یاد می کند.

در دیدگاه جهان گسترش نظر غالب این است که گزینه کلیدی دولت - ملت همچنان در عرصه روابط جهانی تاثیر گذار خواهد بود، گرچه نیروهای کنشگر دیگری نیز وجود خواهند داشت و نهایتا حاکمیت ملی کشورها محدود می گردد و از اختیارات آنها کاسته می شود. آنان منکر اهمیت دولت نیستند اما در برخی موضوعات سیاست جهانی دیگر نیروها را همچون شرکتهای فرا ملی (چند ملیتی) سازمانهای بین المللی و گروه های تروریستی، بازیگر اصلی می دانند.

تصویری که این دیدگاه ارائه می کند یک نظام چانه زنی بین انواع مختلف بازیگران است و نهایتاً تمدن غرب را شایسته ترین تمدن جهت جهان گستری می داند. در این دیدگاه به تکنولوژی، ارتباطات و اقتصاد توجه ویژه ای شده است. آنتونی گیدنز جهانی شدن را یک فرآیند چند لایه و پراز احتمال و عدم قطعیت می داند که نتیجه مستقیم مدرنیته و تجدد است.

جهانی شدن از دیدگاه محیط زیست (سبزها)

این دیدگاه چالشهای عمده ای را فراروی بشر در مسیر حیات بر روی کره زمین می داند. از دیدگاه متفکرین محیط زیست گرا، جامعه جهانی با ریسکهای روبروست که سیاست جدیدی را برای تقویت امنیت سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی در عرصه جهانی طلب می کند.

گرم شدن کره زمین، آسیب دیدن لایه اوزون، کاهش منابع اولیه طبیعی، افزایش آلاینده های مخرب و بازگشت ناپذیر، تخریب جنگلها و سایر زیست گاههای طبیعی، کمبود منابع آب و بالاخره خطر نیروهای هسته ای از جمله این ریسکها و چالشهاست.

یک نکته اساسی در مورد این ریسکها این است که آنها ماهیتاً تمام اشکال زندگی را بر روی زمین به خطر می اندازد و هیچ گونه مرز بندی زمانی و مکانی را نمی شناسند.

دیدگاه محیط زیست گرایی با تشریح ریسکها و مخاطراتی که فراروی جامعه جهانی است، تنها راه حل ممکن برای غلبه بر آنها را اقدامات فراملی می داند. صاحبان این دیدگاه معتقدند با شرایط جدید ایجاد شده دیگر دولتها نمی توانند بدون اعتنا به مسائل جهانی برای فعالیتهای مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی خود تصمیم گیری کنند و در واقع باید نهادهای جهانی وظیفه خطیر هماهنگی و کنترل کلیه فعالیتهای مخرب دولتها را بر عهده داشته باشند و ضمناً همه دولتها متعهد به همکاری با جامعه جهانی شوند. از جمله اقدامات انجام شده در این راستا می توان گفتگوهای مربوط به کاهش سلاحهای استراتژیک، کنفرانسهای متعدد

جهانی در مورد کره زمین، موافقت نام های بین المللی درباره کاهش پخش گازهای CFC و موافقت نامه های مربوط به محدودیت سلاحهای هسته ای را ذکر کرد. این ریسکهای جدید با مخاطرات و آسیبهای قبلی و قدیمی بشر متفاوتند و عمدتاً نتیجه صنعتی شدن هستند و با تشدید فرایند صنعتی شدن در مقیاس جهانی، میزان ریسکها نیز چندین برابر می شود.

جهانی شدن اطلاعات

جهانی شدن اطلاعات، دنیا را کوچک، اما بسیار دهشتناک نموده است. امروزه به مدد جهانی شدن اطلاعات، هر کسی همه چیز را میبیند و میداند و همین امر خود باعث دور شدن خلاق از یکدیگر می شود، بی آنکه تمایلی برای همجواری و نزدیکی صورت پذیرد. در گذشته دنیا بسیار گوناگون بود. اما این تفاوت میان ملت ها و آدمی دور و ناپیدا بود. در این روزگار هم، دنیا سراپا دگر گونه است، اما این اختلاف در هر دیاری نمایان و آشکار است. در تلویزیون اتاق نهارخوری تا انتهای شبکه های اطلاعات، بنابراین برای درک این واقعیت یا به منظور تحمل بارش، کوشش بایسته ای باید.

باید دانست که جهانی شدن اطلاعات (بسان اولین انقلاب عصر حاضر) که دیرزمانی به مثابه یک عامل رهایی و پیشرفت جلوه گر میشد، میتواند عاملی برای عدم درک یکدیگر بدل گردد و حتی سبب کینه و نفرت میان بشر شود. این بدان دلیل است که اطلاعات هیچگاه برای خلق ارتباط میان مردم و فرهنگهای این کره خاکی کافی نیست. دنیا از منظر تکنیک، دهکده جهانی شده است. اما از نظر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دیگر گونه است. ارتباطات هرگز طبیعتاً در روزنامه ها، در امواج رادیو، تلویزیون و یا با رایانه ها همراه نیست. فلسفه سیاسی ارتباطات می بایست این پدیده خاص رادخود هضم کند که صلح تنها وابسته به اطلاعات نیست. هر چند که می تواند نقش تاثیر گذاری داشته باشد. دومین انقلاب، حضور دایم دیگری است که امروزه یکی از عوامل تشدید کننده در ناتوانی درک یکدیگر گردیده است. دیروز دیگری یک واقعیت قوم شناختی بود و دور، امروز آن یک واقعیت جامعه

شناختی است. بعلاوه باید با این دیگری همزیستی داشت، فاصله ها هرگز فیزیکی نیستند بلکه فرهنگی اند.

انقلاب سوم فرهنگی است. پرسش بنیادین این انقلاب این است که در دنیای شفاف و هویدا اما ناتوان در درک یکدیگر، با کدامین شرایط قادر خواهیم بود همدیگر را تاب آوریم؟ در چه وضعیتی، انقلاب تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات می تواند جایگاه خویش را برای آرمان پیشرفت و نزدیکی میان مردم حفظ نماید و از عامل جنگ شدن بگریزد.

پایان کمونیسم در ۱۹۹۰ فرصت بسیار مغتنمی را به سرمایه داری و الگوی غربی سپرد که پیشرفت صنایع فرهنگی و ارتباطی نماد این رخصت فراهم آمده بود. از دیگر سو، کشورهای نوظهور طالب آن بودند در این انقلاب ارتباطی و فرهنگی سهمیم باشند. اما در این حوزه کشورهای جنوب و شمال یا به قول ما شرق و غرب به یک صراط نیستند و در سراسر گیتی همه به یک طریق نمی اندیشند و این دگر اندیشی بیش از پیش نمایان است. به علاوه در عرصه اطلاعات، نابرابری آشکاری پدید آمده و نگرانی های در جریان است که به غرب و به ویژه به ایالات متحده آمریکا بر میگردد: نگرانی از سیطره صنایع فرهنگی و ارتباطی غرب. امروزه الگوی غربی اطلاعات و ارتباطات واپس زده می شود در همان حال که بطور روز افزون، هویت فرهنگی، هدف مطالبات واقع می شود. لذا حقیقت بنیادین سحرگاه قرن بیست و یکم، ظهور ناگهانی مثلث جهنمی هویت - فرهنگ - ارتباطات است. تضادها و مطالبات سیاسی که از سوی تروریسم بین المللی سر برآورد، دلیل پیدایش این مثلث است. با وجود نابرابری سستی میان شمال و جنوب، خطرات سیاسی مرتبط به فرهنگ و ارتباطات در حال افزایش است.

در دنیایی که فقط تکنیک و اقتصاد بر آن مستولی است، چگونه بایستی این مثلث هویت - فرهنگ و ارتباطات را در نظر آوریم که نقش سیاسی نویی در سطح جهانی دراندازد. چگونه باید بپذیریم که در دنیای باز، همزیستی مسالمت آمیز، به میزان نابرابریهای جنوب و شمال نقش آفرین است. به دیگر باب توان گفت، چگونه باید این نکته را خاطر نشان ساخت که اطلاعات و ارتباطات به همان اندازه که می تواند موجب صلح گردد، جنگ افروز هم می

باشند. این آن چیزی است که من جهانی شدن دیگر مینامم. اگر ما سیر تاریخ قرن بیستم را از نظر بگذرانیم، این جهانی شدن دیگر، سومین گفتمان و گام این سده خواهد بود: نخستین تجربه، تشکیل سازمان ملل متحد بود که به سبب مساله جنگ جهانی دوم و به منظور سازماندهی مجدد جامعه بین الملل تشکیل گردید. تا به سیاقی دموکراتیک و صلح آمیز، نظم بین الملل را بر پایه احترام بین ملتها، فرهنگها و مذاهب بنیان نهد. دومین گفتمان با گسترش اقتصاد بازار و مبادله آزاد پیوند دارد. و در نهایت سومین گام و گفتمان جهانی شدن نه بسان تحول نخست فرهنگی است و نه همچون گفتمان دوم اقتصادی بلکه فرهنگی است. هدف این مجموعه، اندیشیدن به اوضاع ظهور این جهانی شدن دیگر و پی ریزی مفهوم همزیستی فرهنگی است تا بتوانیم به روابط این مثلث جهنمی: هویت - فرهنگ و ارتباطات بیندیشیم.

همه اینها به سامان خواهد شد، نخست از طریق اندیشه ژرف و با تعقل در این سه حوزه: هویت، فرهنگ و ارتباطات. غرب از این مثلث جهنمی زمانی عبور خواهد نمود که انقلاب دیگری را پشت سرگذارد و آن ارج نهادن به گیرنده گان اطلاعات، یعنی توده مردم است. پذیرش این امر الزامی است که گیرنده گان پیام در هر جای دنیا مستقل از سطح سوادشان با شعورند و یارای آن را دارند که تمامی پیامهای که برای شان ارسال می شود از صافی بگذرانند. به علاوه هر چه آنها پیام بیشتری دریافت می کنند، بیشتر دست به صافی می برند. در واقع انتقال پیام، مترادف بابرقراری ارتباط نیست. مانع اصلی برای جهانی شدن اطلاعات، از تنوع چشمگیر گیرنده گان برمی خیزد.

با وجود همزیستی فرهنگی، غرب بر روی لبه تیغ سواراست. شاید بتوان همزیستی فرهنگی را از طریق پیوند با یک پروژه سیاسی دموکراتیک بنا نمود و یک الگوی ارتباطات نسبتاً صلح آمیزی را پایه گذاشت و شاید هم در برقراری ارتباط میان همزیستی و پروژه سیاسی ناتوان باشیم. و این تمام توفیق قابل ذکر کشمکشها فرهنگی است. از یک سو، هویت با یک پروژه دموکراتیک همزیستی گره خورده میشود و از دیگر سو، هویت خود مبنای تضاد و دوگانگی سیاسی میگردد، اما در هر صورت غرب نمی تواند از بحث درباره همزیستی فرهنگی و نقش های آن در گذرد و از گفتگو در خصوص روابط میان هویت،

فرهنگ و ارتباطات شانه خالی کند. به تحقیق دریافته ایم که به گونه ای ناباورانه ای ، مطالعات در خصوص این مساله هنوز بسنده نبوده است. به میزانی که در زمینه های چند فرهنگی ، و با مرکزیت دولت - ملت ها کار شده ، به همان میزان ، در خصوص همان مساله در سطح جهانی کاوشی صورت نپذیرفته است.

ما بسیار درباره روابط میان اجتماعات، هویت ها، ملت ها، زبان ها، اقوام و مهاجران در چارچوب دولت و ملت ها می اندیشیم و بحث می کنیم، اما در خصوص این مسایل در سطح جهانی چندان رغبتی از خود نشان نمی دهیم. این سهل انگاری در کنکاوهای پژوهشی در زمینه همزیستی فرهنگی در سطح جهانی از آن ناشی می شود که گمان می رود سنت دیپلماتیک در روابط بین الملل به واقعیت جدید جهان کفایت می کند و یا اینک فرض بر این بوده است که جهان باز، مرگ کمونیسم، جهانی شدن اطلاعات و فنون ارتباطات، سبب تغییر روابط میان هویت، فرهنگ و ارتباطات، بین دولت - ملتها در سطح جهانی نخواهد شد.

اندیشیدن راجع به دنیای معاصر ، بدون یک نظریه ارتباطات نا ممکن است. یعنی نظریه ای از روابط میان ارتباطات، فرهنگ، جامعه و سیاست. این تلاش نه تنها باید به جهت این صورت بگیرد که در طول این پنجاه سال، فراگیری فنون، به طور اساسی چهره جهان و جوامع را دگرگون نموده است ، بلکه به خاطر الگوی فرهنگی ارتباطات است. یعنی این امکان وجود دارد که اطلاعات از هر نوع انتقال یابد و گیرنده بدان پاسخ در خور بدهد و در این فرایند ارتباطی منفعل نباشد. یعنی اطلاعات فربه تر می شود. بنابراین الگوی فرهنگی ارتباطات با تغییر طرز کار روابط اجتماعی، ما را ملزم می سازد که این حقیقت را مد نظر داشته باشیم که گیرنده خود مختار و با شعور است.

در مجموع، ارتباطات، مبنای اصلی سیاست جهانی در قرن بیست و یکم است. حوادث همواره ما را به خود می خوانند. باید به خاطر سپرد که اگر یک سیستم فنی خواهان آنست که پابرجا بماند، بی نیاز از پروژه سیاسی و فرهنگی نیست. با اتکا به پروژه فرهنگی و سیاسی است که یک نظام فنی همچون اطلاعات می تواند از در افتادن در ورطه نگرش

صرف اقتصادی بگریزد، و از توهم وحشتناکی که انسانها می توانند تنها از طریق افسون شبکه ها تغییر کنند، رها شوند. می بایست ضرورت باز اندیشی نظری در باب نقش ارتباطات در جوامع را دریابیم. بایستی فراتر از عملکرد اقتصادی و ابزاری، به دگرگونی روابط انسانها و جوامع بیاندیشیم. در غیر این صورت، آنچنانکه حافظه تاریخی ما گواه است، اطلاعات و ارتباطات می تواند موجب بحران های بزرگ و سبب جنگ و بد فهمی ها شود. این در حالیست که در طول قرون، اطلاعات و ارتباطات از عوامل پیشرفت و همجواری میان آدمی بوده است.

جهانی شدن مدرنیته

جهانی شدن مدرنیته یکی از مباحث عمده تاریخ و اندیشه فلسفه غرب است. در واقع جهانی شدن مدرنیته را می توان به عنوان یک پروژه لیبرال در نظر آورد که در بطن آن ایجاد جامعه مدنی جهانی بر اساس ارزشهای جهانی است که حقوق بشر و اعتقاد به نظم و قانون مرکز ثقل این اندیشه جهان شمول است. مع هذا باید دانست که یک جامعه جهانی لیبرال به عنوان پیش شرط وجودیش، نیازمند آنست که هویت های اجتماعی را در هم کوبد تا بتواند دموکراسی لیبرال و سرمایه داری را جهانی سازد.

با این وجود فروپاشی اندیشه های استالینی در سال ۱۹۹۰ این امید را در خانه لیبرال های نو زنده نمود که مدرنیته لیبرال- سرمایه داری تنها شیوه ارزشمند در سازماندهی امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است و فرهنگ سیاسی جهانی که در جامعه مدنی متبلور است، خواهد توانست از حقوق بشر در کشورهای که در آن ارزشهای انسانی زیر پا گذاشته شده است: همچون یوگسلاوی، عراق، افغانستان و ... دفاع نماید.

اما باور به حرکت به سوی تمدن بشری جهانی، اندیشه ای نو نیست که از کیسه استراتژیست های سیاسی جهان غرب، به ویژه ایالات متحده آمریکا، در این دو دهه اخیر برخاسته باشد. در حقیقت آبخور این اندیشه در مبانی فکری و اجتماعی تمدن غرب نهفته است. در این راستا نظریه های کانت، هگل، مارکس و وبر روشنگر است. ایده تاریخ جهانی

بشر در اندیشه غربی برای اولین بار ، توسط امانویل کانت در اثرش تحت عنوان " تاریخ جهانی بشر " طرح گردید. کانت بیان میدارد که تاریخ بشر یک نقطه پایان و مقصد نهایی خواهد داشت که در قابلیت های جاری آدمی متصور شده است. برای کانت و همچنین برای هگل و مارکس بعد از او ، این نقطه پایانی ، تحقق آزادی انسان است که به عنوان جهانی شدن قانون عدالت تعریف می شود. از نظر کانت تنها زمانی که تمام دولت ها چنین قانونی را بپذیرند و با یک شکل حکومت جمهوری خویش را منطبق سازند ، آنجا پایان تعارضات خواهد بود و یک صلح ماندگار اتفاق می افتد.

پس از مارکس و وبر ، مدرنیته لیبرال - سرمایه داری ، معنای بورژوازی پروتستانسم به خود می گیرد. مدرنیته در واقع سودای آن دارد تا تمام جهان را به سمت اقتصاد تک جهانی و یا پروتستانسم سوق دهد و همه فرهنگ ها و هویت های جهانی را به خود همراه سازد. از دیدگاه کارل مارکس مدرنیته لیبرال - سرمایه داری بر پایه ایدئولوژی بورژوازی مشخص می گردد در حالیکه ماکس وبر ریشه های مدرنیته جهانی را در پروتستان می بیند.

بنابراین جهانی شدن در معنای لیبرال جدید ، بیانگر کوشش در جهت جهانی نمودن مدرنیته لیبرال - سرمایه داری به یاری مکانیزمهای سیاسی و اقتصادی و به مدد فناوری ارتباطات و اطلاعات است. در حقیقت این فرایند از طریق همگون سازی سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی در سطح جهانی شکل می گیرد.

نظریه پایان تاریخ فوکو یاما

بر اساس نظریه پایان تاریخ فوکو یاما ، دموکراسی و ارزشها و آرمانهای آن ، سرنوشت پایانی بشر است و جوامع و کشورهای جهان دیر یا زود ملزم به پذیرش آن خواهند شد. این نظریه به این نکته اساسی تاکید میکند که کشورهای جنوب که دارای نظامهای سیاسی و اجتماعی متفاوتی هستند و از توسعه نیافتگی ، فقر ، استبداد و بی عدالتی در رنجند ، برای رهایی از این وضعیت چاره ای جز توسل به الگوی دموکراسی ندارند. با توجه به این دیدگاه ، جهانی شدن

در حوزه فرهنگ و سیاست می تواند دستیابی به این پیش بینی تاریخی را تسریع نماید. این نظریه با تاکید بر دموکراسی به مثابه سرنوشت حتمی جهان ، جهانی شدن مدرنیته در حوزه سیاسی (دموکراسی) را امری شدنی میدانند. از دیدگاه لیبرال ، با روند شتابان جهانی شدن طی ۳۰ سال اخیر ، تعداد دولتهای لیبرال دموکرات بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۹۱ دو برابر شده و ۶۰ کشور بزرگ را در بر گرفته است. در واقع فوکویاما در رساله پایان تاریخ یادآور می شود که هیچ ایدئولوژی دیگری یارای مقاومت و چالش در برابر لیبرالیسم را ندارد و بشر با لیبرال دموکراسی به پایان تاریخ می رسد .

نظریه جنگ میان تمدنها ساموئل هانتینگتون

از دیدگاه هانتینگتون ، گرچه لیبرالیسم و ارزشهای غرب، پیروز میدان جهانی شدن ارزشهای غربی است اما تمدنهای دیگر نیز از قوه لازم جهت چالش در برابر این تمدن برخوردارند. از این دیدگاه ، وضعیت فعلی بشر ، نشان از جهانی شدن فرهنگ و هویت ندارد بلکه امروزه شواهد حاکی از آن است که هویت و فرهنگ از مطالبات عمده تمدنهای بزرگ جهانی است. بر اساس دیدگاه این اندیشمندان ، آینده باید شاهد تقابل هشت تمدن و فرهنگ بزرگ جهان از جمله کنفوسیوس ، بودایی و اسلام با تمدن غرب بود . این نظریه می کوشد با بهره گیری از داده های تجربی و نسبتاً علمی ، از پدیدآیی این تقابل پرده بردارد. در واقع بر اساس یافته های عینی در مناسبات فرهنگ ها و تمدن هاست که هانتینگتون نظریه جنجالی تقابل تمدن ها را می پروراند. بنابر این نظریه ، بحث نیک و بد بودن این تقابل نیست . بلکه نتایج علمی است که وقوع این پدیده را پیش بینی می کند. با عنایت به این امر است که وقتی رییس جمهور ایران ، از گفتار اخلاقی گفتگوی تمدن ها سخن گفته و بر این نکته پا می فشارد که فرهنگ ها و تمدن ها ، در آینده به تفاهم ، گفتگو و تساهل خواهند رسید ، هانتینگتون در پاسخ گفته است : من هم امیدوارم.

نظریه جنگ تمدنی مهدی الماندجرا

پروفسور مهدی الماندجرا در سال ۱۹۳۳ در شهر رباط مراکش متولد شده است. وی مطالعاتش را در دانشگاه‌های ایالت متحده آمریکا و انگلیس به انجام رسانده و بیش از ۵۰۰ مقاله و چندین کتاب در حوزه های علوم انسانی و اجتماعی به تحریر رسانده است و به علاوه مسولیت چندین نهاد و برنده چندین جایزه بین المللی است. الماندجرا در یازده فوریه ۱۹۹۱ در مصاحبه با مجله آلمانی در اشنپینگل برای نخستین بار از این نظریه سخن گفته است. در همان سال اقتصاددان مراکشی، یک کتاب به زبان عربی به چاپ رساند که سالها بعد به زبان فرانسه، انگلیسی و ژاپنی برگردانده شد. در این اثر الماندجرا سه دوره اساسی را که جهان قرن بیستم را تحت تاثیر قرار داده است را شامل دوره های ذیرمی داند:

۱- عصر استعمار که با نقش اقتصادی مشخص می شود.

۲- عصر استعمار نو که با نقش سیاسی مشخص می شود.

۳- عصر پس از استعمار که با تعارض ها و تضادهای فرهنگی همراه است.

از دیدگاه الماندجرا، دوره پس از استعمار با بحران و سپس جنگ علیه عراق در سال ۱۹۹۱ آغاز گردید که در آن دو فرهنگ کاملاً متضاد در مقابل یکدیگر صف آرایی نمودند: فرهنگ غرب و خاورمیانه. از دیدگاه بانی نظریه جنگ تمدنها (هانتینگتون خود در صفحه ۲۴۶ کتابش مشخص می کند که الماندجرا نخستین نویسنده ای است که به تبیین این مفهوم پرداخته است)، جنگ خلیج فارس تنها اپیزودی از تعارض میان شمال- جنوب است که از این پس باید شاهد گسترش آن در حوزه های فرهنگی باشیم. نویسنده مراکشی سه ترس بزرگ غرب را که سبب رویارویی و جنگ شده است را: ترس جمعیت شناختی، ترس از اسلام و ترس از آسیا میداند.

الف) ترس جمعیت شناختی: غرب که کمتر از ۲۰٪ جمعیت جهان را شامل می شود، بیش از ۸۰٪ ثروت مادی جهان را به عهده دارد و بیمناک است که در سی سال آینده، جمعیتش از ۱۳٪ جمعیت کل جهان تجاوز نکند.

ب) ترس غرب از مذهب، یعنی از اسلام، زیرا جمعیت مسلمانان در حال رشد است و به زودی ۴۰٪ جمعیت جهان را شامل خواهد شد.

ج) ترس از آسیا و به ویژه ژاپن به علت توسعه فناوری و اقتصادی و حفظ ارزشهای خودی. با عنایت به این نظریات است که می توان ابراز داشت که جهانی شدن مدرنیته در حوزه های فرهنگی و اجتماعی هنوز با چالشهای بزرگ همراه است. در واقع بحران های پدیدآمده در جهان معاصر، این نکته را برملا ساخته است که جهانی شدن به طور عام و جهانی شدن ارتباطات به طور خاص نتوانسته است بر این اندیشه و باور چیره شود که تهی دست بودن در عرصه اقتصاد و برخی از اندیشه های اجتماعی و سیاسی، به معنای پایان تمدن ها نیست. چرا که جهان صرفا بازار نیست. در دنیای مخاطره آمیزی که ما شاهد ابرتورسم، خشک اندیشی های مذهبی، جرم و جنایت سازمان یافته و ... هستیم، تحمیل یک فرهنگ و اندیشه به مدد فناوری ارتباطات، بحران و چالشهای جهان معاصر را کاهش نخواهد داد. واقع فناوری ارتباطات و اطلاعات در وضع حاضر بشر میتواند دارای دو نقش اساسی باشد. نخست به یاری آن، بخش عمده ای از اندیشه های حقیقی و جهان شمول مدرنیته می تواند اشاعه یابد. ازسوی دیگر به مدد این فناوری، فرصت مناسبی برای تمدن ها و فرهنگ های دیگر فراهم آمده است تا بتوانند از کیان تمدنی و فرهنگی خویش دفاع کنند و به این طریق بتوانند ارزشها و باورهای خویش را به دنیای معاصر عرضه کنند. در حقیقت فرهنگ غرب در چند دهه گذشته هرچه در کف داشت به یاری فناوری ارتباطات به جهان تقدیم داشت و اکنون نوبت تمدن شرق و آفریقایی است.

جهانی شدن ارتباطات

در عصر جهانی شدن اطلاعات و ارتباطات می بایست مفهوم « مدرنیته » را دیگر گونه معنا کرد. اگر دیروز مدرنیته در پشت دیوارها و باروهای بسته دولت - ملت ها، لنگر انداخته و بیشتر حاکمان جهان سوم را هراسناک می ساخت و قدرت شان را به چالش فرا می خواند،

امروزه حکایت مدرنیته در سطح جهانی است که خودنمایی می کند. به دیگر سخن در عصر جهانی شدن، مدرنیته می کوشد تا مفهوم خویش را عالم گستر کند. از نظر گیدنز جهانی شدن حاصل مدرنیته و یا نوعی مدرنیته فربه شده است.

مع هذا در ادبیات مدرنیته در کشورهای جهان سوم و از جمله ایران، مدرنیته از مفهوم مشخصی برخوردار نبوده و هر آنچه را که به تاریخ سه سده گذشته غرب شکل داده، چنان فربه می نماید که هر اندیشمندی به فراخور حال خویش از آن به گونه ای سخن می گوید. در واقع، در درون مفهوم به ظاهر ساده ای چون مدرنیته، مفاهیم فربه ای همچون عقلانیت، انسان گرایی، آزادی، جامعه مدنی، سرمایه داری، صنعتی شدن و... جا خوش کرده و همین امر کار اندیشمندان را در تبیین مفهوم مدرنیته به غایت دشوار ساخته است. باید اذعان داشت که امروزه مدرنیته از برخی ابعاد حقیقتاً جهانی شده است، و آنچنانکه عطا هودشتیان بر اساس نظریه بازگشت ناپذیری تاریخ مبتنی بر آرا هگل بیان می دارد، رجعتی تمام و کمال به گذشته متصور نیست. زیرا مدرنیته توانسته است برخی از نظریه های جهان شمول و حقیقی خویش را در میان نظامهای سیاسی دنیا به کرسی نشاند و خویشتن را تجلی گاه آزادی، عدالت و قانون گرایی معرفی نماید. گرایش کشورها جهان به سوی دموکراسی و حکومت پارلمانی، عنایت به آزادی های فردی و حریم خصوصی افراد، پایبندی به قراردادهای اجتماعی و سیاسی، شکل گیری نهادهای مدنی و ... نمونه هایی از این جهان گستری اندیشه های مدرنیته است. همچنین مدرنیته در طول حدود یک سده توانسته نظام مدیریت سنتی کشورهای جهان را دگرگون سازد و به کمک نظریه های تیلور در مدیریت علمی، فایول در مدیریت اداری، ماکس وبر در مدیریت عقلانی و مجموع نظریه های رفتار سازمانی، بر کل سیستم مدیریتی (آموزش و پرورش، بازرگانی و صنعت) و دولتی کشورهای جهان سوم اثر گذارند و پایه های جهانی شدن مدرنیته را فراهم آورند.

در واقع جهانی شدن به طور عام و جهانی شدن ارتباطات به طور خاص تا اندازه ای قادر به گردش و نهادینه نمودن این مفاهیم در سطح جهان بوده است. باید قبول داشت که به یاری فناوری های ارتباطی و اطلاعاتی، جهانی شدن توانسته است رژیم های اقتدارگرا را

به وحشت اندازد و به مدد عقلانیت و برخی از مفاهیم جهان شمول مدرنیته ، آنها را با کاهش مشروعیت روبرو سازد و اقتدارگران را بازندگان میدان جهانی نمایند .جهانی شدن ارتباطات قادر بوده است ، دریچه ای برای گشایش جهان باشد. هیچ اندیشمندی از اهمیت بسیار شایان رادیو ، تلویزیون و اینترنت به مثابه افق های بلند جهان نمی تواند غفلت نماید. در واقع ترس و دلهره رژیم های خودکامه و توتالیتار از جهانی شدن اطلاعات و ارتباطات، خود دلیل و برهان این گشایش است

ارتباطات ازبعد هنجاری خویش که می توانست نقش رهایی بخش و تفاهمی میان ملت ها و فرهنگ ها را بازی کند ، غافل ماند. هنجارها در حوزه ارتباطات ، دستورات و ارزشهایی هستند که راهنمای عمل سیاست گذاران اجتماعی قرار میگیرند . در این خصوص همواره اندیشیدن در باب هنجارها و باید و نبایدهای ارتباطات از دلمشغولی های اندیشمندان ارتباطات بوده است که نظریه های هنجاری اقتدارگرا، مشارکتی، توسعه بخش، کمونیست روسی، لیبرالی، حاصل این تلاش ها بوده است.مع هذا در عصر جهانی شدن ارتباطات، این نظریه ها که بر مبنای دولت - ملت ها تدوین شده است ، نمی تواند راهنمای عمل اندیشمندان باشد .

امروزه باید به سراغ نحله های فکری بود که بتواند ارتباطات را در پیوند میان ملت ها ، دولت ها و شرکت های بزرگ اقتصادی در نظر آورد. در حقیقت در عصر جهانی شدن ارتباطات ، اندیشمندان باید بکوشند تا اطلاعات و ارتباطات را از در افتادن به ورطه بحران های بزرگ و جنگ و بد فهمی رهایی دهند. در واقع با دوری از توجه صرف به جنبه های اقتصادی عصر جهانی شدن، ارتباطات و اطلاعات می تواند ارزشهایی را به ارمغان آورد که رهایی بخش باشد.

باید باور داشت که جهانی شدن اطلاعات و ارتباطات، می تواند به جای جنگ میان فرهنگ ها و ملتها ، عامل نزدیک ساختن انسانها و فرهنگها به یکدیگر گردد.این امر زمانی میسر می آید که اندیشمندان حوزه ارتباطات قادر باشند به تاجران معبد و آنهایی که فنون ارتباطات را

در خدمت منافع اقتصادی و فرهنگی خویش گرفته اند، بشورند و دگر اندیشان حوزه هویت و فرهنگ را از پیوند میان ارتباطات و دنیای انسانی، آگاه سازند.

جهانی شدن ارتباطات به جای آنکه ملت ها و فرهنگ هارا به هم نزدیک کند و عامل رهایی و گشایش گردد، سبب فقر و دور شدن بیشتر ملت ها از یکدیگر شد و منطق درونی سرمایه داری که تکیه بر انباشت سرمایه داشت در حوزه ارتباطات هم رخنه کرد. و نتیجه آن گردید که بین فرهنگ های به جای تفاهم و گفتگو، تضاد و تداخل رخ دهد.

نقش هنجاری ارتباطات نادیده انگاشته شد و به نقش کارکردی آن توجه گردید. نقش کارکردی در حقیقت به این امر برمی گشت که همه چیز داد و ستد می شود و جهانی شدن ارتباطات به عنوان ابزاری در خدمت این فرایند قرار گرفت.

با تحقق نقش کارکردی، اقتصاد شاخصه اصلی ارتباطات به حساب آمد و نقش های دیگر آن به وادی فراموشی سپرده شد. در واقع انقلاب تکنولوژیک در عرصه ارتباطات، مرزهای سرزمینی را از میان برد و روند جهانی شدن را شتاب بخشید. سرمایه داری جهانی، فن آوری های حساس ارتباطات و رایانه را در انحصار خود گرفت و شبکه هایی ارتباطی همچون سی.ان.ان. را مظهر قدرت های نو ظهور ارتباطی گرداند. در واقع ماهواره ها و شبکه اطلاعاتی همانند سی.ان.ان.، به ابزارهایی برای سیطره بر دولت ها و ملت های جهان تبدیل شد. به گونه ای که مالدین آلبرایت به طنز این شبکه را عضو جدید شورای امنیت نامید.

بنابراین بر عکس گذشته که استعمار برآمده از دولت ها بود، استعمارگران جدید، شرکت های بزرگ جهان بودند که به مدد رسانه های ارتباطی، اسب سرکش سرمایه داری را بر پیکره مردم ضعیف دنیا می دواندند. کمترین نتیجه این سرکشی، ابزاری نمودن ارتباطات بود. اگر دیروز امید آن میرفت که جهانی شدن اطلاعات، تقابل میان فرهنگ ها و تمدن های بشری را از میان ببرد، این امید در آستانه فرو ریختن قرار گرفت.

امروزه شرکتهای بزرگ دنیا که اساسا در ایالات متحده آمریکا، اروپا و ژاپن واقع شده اند، مسبب فروپاشی ارتباطات جهانی بوده اند و بالطبع در این وادی، سکوت نخبه گان و روشنفکران جهان بی تاثیر نبوده است. اما ارتباطات نقش کارکردی خویش را که سود و داد

و ستم بیشتر بود، به خوبی ایفا نمود و نتیجه در خوری عاید سوداگران جهانی داد. در سال ۱۹۶۰، درآمد ۲۰٪ از افراد ثروتمند دنیا، سی برابر ۲۰٪ فقرا بود. امروزه این وضعیت به مدد جهانی شدن ارتباطات!! تغییر کرده است. درآمد ثروتمندان نسبت به فقرا در سحرگاه قرن بیست و یکم، نه سی برابر، بلکه هشتاد و دو برابر شده است. بانک های بزرگ با سرمایه در گردش هزار میلیارد یورویی، بیش از تولید ناخالص ملی یک سوم جهان، سرمایه اندوخته اند. از میان شش میلیارد جمعیت دنیا، ۵۰۰ میلیون در آسایش زندگی می کنند، در حالیکه ۵/۵ میلیارد در فقر و نیاززند. حتی در کشورهای ثروتمندی چون ایالات متحده آمریکا، ۳۲ میلیون افراد دارای امید به زندگی پایین تر از ۶۰ سال، ۴۰ میلیون بدون بیمه و حمایت پزشکی و ۴۵ میلیون پایین تر از آستانه فقرند. در اروپا به هنگام شکل گیری یورو، ۵۰ میلیون فقیر و ۱۸ میلیون بیکار وجود داشته است. این در حالیست که سرمایه پانزده ثروتمند جهان، بیش از تولید ناخالص بخش عظیمی از کشورهای آفریقایی است. هر یکی از شرکتهای بزرگ، بیش از صادرات هر کدام از ۱۲۰ کشور بسیار فقیر، فروش دارند. این شرکت ها ۷۰٪ تجارت جهانی را تحت کنترل و سیطره خویش دارند و با قدرت خود بر تصمیمات سیاسی و حکومتی کشور ها فشار می آورند. در واقع در عصر جهانی شدن اطلاعات، جهان به نفع اغنیا چرخیده است. در چنین اوضاعی آیا می توان سخن از ارتباطات جهانی و گفتگوی بین فرهنگ ها به میان آورد. به نظر می آید تنها فنون ارتباطات با تاکید بر بعد هنجاری است که می تواند نقش رهایی بخش و تفاهمی میان ملت ها و فرهنگ ها را بازی کند.

با آغاز قرن ۲۱ و با فروپاشی سازمان تجارت جهانی و پدید آیی رخدادهای تروریستی، غرب زبانهای لیبرالیسم در حوزه فرهنگ و ارتباطات را دریافت و به این مسالهایی برد که تمام این خسارت ها از دو عمل سیاسی آب می خورد: نخست اینکه در میان کشور های ثروتمند، کمترین احترام به فرهنگ های متعدد صورت گرفته است و دوم آنکه در گفتگو میان شمال و جنوب، ما ناظر یک نوع عدم توازن در جریان ارتباطات بودیم. زیرا در امر ارتباطات، تنها مساله تولید و پخش انبوه اطلاعات نبود. بلکه مردم و جوامع باید پذیرای این

اطلاعات می بودند. لذا تقابل میان فرهنگ و سیاست با تکنیک و اقتصاد آشکار بود. در این جریان، شمال پنجاه سالی است که با دستیابی به فن آوری اطلاعات، فقط به همین انقلاب تکنیکی نگاه کرده است. انقلابی که به طور طبیعی با فرهنگ غربی همگون و همساز بوده است.

برای درک این امر باید به تغییر پذیری و هویت، به سان دو نماد مدرنیته نگریست. امروزه جهانیان همچنانکه جویای هویت خویشند، در سر خویش سودای تغییر دارند. این پدیده با ارتباطات هم گونه است. هرچه ارتباطات و تعامل، یعنی تغییر پذیری و تحرک بیشتر باشد، همزمان نیازمندی به هویت افزون تر میشود. لذا بین هویت و تغییر پذیری پیوند وجود دارد. و این پیوند در غرب بین هویت و تحرک، هم آهنگی آشکاری دارد. بدیگر کلام، در غرب تغییر و تحرک به سهولت صورت می پذیرد، چرا که مساله هویت دیر زمانی است که در فرهنگ غرب لنگر انداخته است. اما این حالت در جنوب، دیگر گونه است. چون تغییری که از شمال به آنها تحمیل می شود، هویت شان را دستخوش ریزش می کند و فرو می پاشد. در واقع آنها در مقابل مدرنیته شمال مقاومت می کنند. زیرا که قبل از ورود تکنیک ارتباطات در کشورهای جنوب، شمال با سنت های این جوامع بد تا کرده بود، به گونه ای که مساله هویت، بسیار زنده خودنمایی می نمود.

در این وضعیت، هر چه مردم جنوب، بیشتر در دنیای اطلاعات سیر می کنند و با مدرنیته و یا نوعی از «فرهنگ جهانی» در می آمیزند، حس نیازشان به دفاع از هویت فرهنگی، زبانی و منطقه ای، افزون تر می شود. در دل، آنها هم خواهان نسل سوم موبایل هستند که به آنها مجال کنش متقابل و تحرک را میدهد، و هم خواهان هویت خویشند. در واقع، جهانیان نیازمند هر دوی آنها هستند. یعنی ارتباطات و فرهنگ. البته فرهنگ در معنای وسیع کلمه اش که دربرگیرنده ارزش ها، سنت ها، نظام ها، زبان و ... است. بدترین چیزی که باعث می شود، مدرنیته فقط به تغییر پذیری و تحرک، تقلیل یابد، فراموش نمودن نیاز شدید به هویت است. اکنون بهتر در می یابیم که چرا کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته درک یکسانی از

جهانی شدن ندارند. این کاملاً بدان خاطر است که کشورهای توسعه یافته، هویت شان در معرض هیچگونه تهدیدی نیست. آنها همه چیز دارند: رابطه، تعامل و هویت.

امروزه نیاز به تحرک، تعامل و آزادی را مقدم بر نیاز به فرهنگ و هویت گرفته اند، در حالیکه در این خصوص گزینشی وجود ندارد، بلکه باید هر دو را با هم دید. به عبارت دیگر ممکن است جهانی شدن فنون و صنایع اطلاعاتی و ارتباطی وجود داشته باشد، اما ارتباطات جهانی شده وجود ندارد. در حقیقت، صنایع فرهنگی جهانی موجود است، ولی فرهنگ جهانی نه. باید این حقیقت را باور داشت و بدان ایمان آورد که هرگز یک فرهنگ یا فرهنگ های منحصر به فرد و شاخصی وجود ندارد، هر چند که فرهنگ مسلط می تواند ارزش ها، باورها و عقاید خود را تحمیل کند.

در جهان معاصر، غرب می کوشد به مدد فنون اطلاعات و ارتباطات، فرهنگ خویش را روانه کشورهای جنوب نماید و در این راستا فکر میکند تمام مردم کره خاکی پیام فرهنگ غرب رادارک خواهند کرد. این در حالی است که پیام یکسانی که برای همه فرستاده می شود، در هر جایی به سبک مشابه ای دریافت نمی شود. در این روزگار، اینترنت این ابهام را آشکار می سازد که این بمباران اطلاعاتی قادر به هلاک خویشتن است. غرب به سادگی می اندیشید که با وجود شبکه های اینترنتی، جهان از چند کاسگی به در خواهد آمد و به یک وحدت در حوزه فرهنگ و هویت جهانی دست می یابد. چنانچه این امر را در ظاهر، با گسترش «سی ان ان» دیده بود و بدان خاطر تصور می کرد که مسلماً این پیوند و وحدت جهانی تحقق یافته است. باید گفت شاید وحدت و یکپارچگی میان ملت ها و فرهنگها در قلمرو اقتصاد میسر باشد، اما در حوزه شبکه های ارتباطی، قصه فرق می کند. در این حیطه به محض آنکه شبکه های ارتباطی بخواهند قلمرو خویش را بگسترانند، بیشماری از فرهنگ ها احساس می نمایند که سلب مالکیت شده اند، زیرا در این الگوی شناختی و ارتباطی، چهره فرهنگی خویش را باز نمی یابند. بنابراین گسترش شبکه های ارتباطی، بدون توجه به فرهنگ ها و بینشهای موجود در جهان یا سبب هراس و دلهره در میان ملت ها می شود و یا قوه تهاجمی آنان را بر می انگیزاند.

بی تردید کشورهای جنوب در مقابل این استعمار فکری، به فرهنگ و هویت شان باز می گردند. بنابراین اینترنت و مجموع فن آوری ارتباطات با امپریالسم فرهنگی غرب، یکی قلمداد می شوند و این امر باعث بروز واکنش های خشونت آمیز می شود و بحرانهای فرهنگی و مذهبی منطقه را وخیم تر می گرداند که تاریخ سی سال اخیر، شاهد این مدعاست. در این خصوص یک نکته قابل توجه است که غرب نباید خود را در این وادی با دیگر فرهنگ ها قیاس نماید. فرهنگ و تمدن غرب، خود مبدا و منشا اصلی این منطق ارتباطی است و خود آبشخور « مدرنیته » است و بالطبع از این واکنش های فرهنگی و هویتی به دور است. چرا که غرب، تنها خطه ای از کره زمین است که پیوندش میان مدرنیته و هویت، کامل است.

در عصر جهانی شدن اطلاعات، چگونه و به چه صورتی می توان همزیستی مسالمت آمیزی میان فرهنگ ها را سامان داد. در این گردونه دو امر ممکن خواهد بود: یکی پیوند موفقیت آمیز و رضایت بخش میان ارتباطات، تغییر پذیری و هویت و فرهنگ و دوم بی توجهی به مساله پیچیده هویت و ارتباطات که در این صورت باید منتظر باتوم هویت بود. در سالهای اخیر، فرهنگ های دیگر در مبارزه میان هویت های خویش و مدرنیته، می کوشند مشکلات را تا حدود زیادی فیصله دهند و امید آن دارند تا با حفظ آرمان ها و فرهنگ خود بتوانند بر فن آوری ارتباطی دست یابند.

برای فهم اهمیت بعد فرهنگی در ارتباطات، باید شاخص های خود ارتباطات را به یاد آورد. این شاخص ها سه بعد را شامل میشدند: فنی، سیاسی و اجتماعی - فرهنگی. اگر بعد سیاسی و فنی ارتباطات سریع و موازی تحول می یابد، بعد اجتماعی و فرهنگی بسیار پیچیده و به کندی پیش می رود. افراد و جوامع شیوه برقرار کردن ارتباط را کندتر از آن تغییر می دهند که ابزار را. لذا می بایست تغییری ناگهانی در سه سطح رخ دهد، این تحول امروزه در سطوح فنی و اقتصادی اتفاق افتاده است، اما در سطح فرهنگی و اجتماعی که بسیار هم مهم است، ناپیداست فنون و شبکه های ارتباطی برای افزایش درک متقابل میان ملت ها بسنده نمی کند. به عبارت دیگر، پایان فاصله های فیزیکی، اهمیت فاصله های فرهنگی را بر ملا

می سازد. بنابراین سومین مرحله جهانی شدن که گمان میرفت دنیا را بسی دوستانه و یک کاسه سازد، بر عکس ما را از تفاوت هایمان آگاه نمود. این گسستگی ارتباط از کجا آب می خورد؟ از این حقیقت که گیرنده گان اطلاعات در یک فضا - زمان مشابه فرستنده گان سیر نمی کنند.

بامداد قرن بیست و یکم ، گسیختگی میان اطلاعات و ارتباطات را متبلور ساخت. مشکل آغاز این سده ، طرد همدیگر و نپذیرفتن همزیستی مسالمت آمیز از سوی جهانیان است. غرب در گذشته ، از تفاوت بین فرهنگ ها آگاهی داشت ، ولی بر این باور بود که اطلاعات یکسان از سوی همه مردم ، پذیرفتنی خواهد بود. اکنون بر این تضاد معرفت پیدا کرده است که میان اطلاعات و ارتباطات ، شکاف درگرفته است. این واقعیت تجربی را این بشر، گاهی دردمندانه در سطح دولت - ملت ها به چشم دیده بود و اکنون این تضاد را به وضوح در سطح جهانی نظاره گر است.

باید دانست که امروزه یک الگوی خاص جهانی از اطلاعات - در حقیقت الگوی غربی - و پیوند میان ارتباطات و اطلاعات است که فرو می ریزد. این بدان خاطر بوده است که این پیوند ، دیگر آن ضرورت خود را هرگز ندارد. از زمان پایان کمونیسم و توجیه انبوه اطلاعات از جنبه اقتصادی ، پیوند بین اطلاعات و پذیرفتنش از سوی گیرنده گان به سستی گراییده است. به دیگر کلام ، ارتباطات نه بر تکنیک و اقتصاد ، بلکه بر روابط تکیه دارد و همواره شرایط پذیرش پیام را به پرسش می خواند.

اکنون این پرسش بنیادین قابل طرح است که مشکل جهانی شدن اطلاعات و ارتباطات از چه برمیخزد. پاسخ کاملاً روشن است، از تقابل روزافزون میان فرهنگ ها و بینش های جهان مردم غرب این واقعیت را به نکویی درمی یابند زیرا که آنها ، زندگی با فرهنگ های گوناگون را تجربه کرده اند و تقریباً بهتر این تقابل را می فهمند . به دیگر سخن، متوجه تنوع ارزشها هستند و به عینه ، تمام آنچه که مردم را در قلمرو مذهبی ، سیاسی و فرهنگی از هم جدا می سازد را دیده اند.

بسیاری از کشورها با ارزش ها و فرهنگ غرب هم عقیده نیستند و هرچه این کشورها در بازار اطلاعات داخل می شوند، بیشتر بر تفاوت های خود پا می فشارند. در واقع، بر دشمنی شان بر غرب تاکید می کنند. جهان محدود است، اما دیدگاه ها در باب جهان نامحدود. این گوناگونی خود را در اطلاعات باز می یابد که سبب تشدید سوء تفاهمات شده و به نفرت میان شمال و جنوب، عمق بخشیده و بروز ناراضی می کند.

تمامی مشکلاتی که در اینجا خود نمایی می کند، حالت های گذر از اطلاعات (پیام) به ارتباطات (روابط) است. میان این دو فرهنگ واقع شده است. یعنی تفاوت دیدگاه درباب جهان. مساله بنیادین برخاسته از جهانی شدن اطلاعات چنین است: در چه شرایطی، فرهنگ ها قادرند با همدیگر زندگی کنند؟ امروز ما شاهد وضعیت خویش هستیم. مشکل اصلی، سیاسی است. تاثیر اطلاعات بر روی افراد چیست؟ هیچ نمی توان گفت. اگر اطلاعات سبب برقراری ارتباط نمی شود، مع هذا این اطلاعات بی اثر نیست. اما کدام اثر؟ چگونه باور داریم که میلیونها انسان با دسترسی به میلیونها اطلاعات، بدان نمی رسند تا بینش خویش را از جهان تغییر دهند. ما تصدیق می کنیم که اطلاعاتی که هر روزه ارسال می کنیم، موجب بسط بینش ما از جهان می گردند، اما هنوز میان آنچه که فرا می گیریم و انتخاب شخصی مان، تقابل وجود دارد. حتی تغییراتی بسیار عمیقی که ما خود بر آن آگاهیم. در واقع، هنوز در سر میلیونها افراد، گفتگویی دایمی است میان جهانی که آنها از فرهنگ و سنت های خویش به ارث برده اند با مفهوم جهانی که آنها از طریق اطلاعات ارسالی تغییر داده اند.

بعلاوه این امر روشنی است که اطلاعات ارسالی از شمال، باعث برانگیختن نظرات انتقادی می شود. آدمی قادر نیست که بی وقفه در معرض بسیاری از اطلاعات قرارگیرد، بدون آنکه دارای بینش انتقادی از جهان نگردد. بدین دلیل است که امروزه به خاطر سیطره ایالات متحده آمریکا در ارسال اطلاعات، موج ضد آمریکایی در جهان ظهور می یابد.

تاریخ همواره تکرار می شود. با تقلیل انقلاب اطلاعات، به یک مساله ساده فنی و اقتصادی، و بی عنایت به مشکل فرهنگی، نخبه گان جهان از کنار سوژه گذشتند. در گذشته نیز، نخبه گان با پیدایش رادیو و سپس ظهور تلویزیون، به رسانه های جمعی به عنوان ابزار مهم برای

دموکراسی جامعه، نگاه نکردند. امروزه اطلاعات با تجارت و بازرگانی مترادف فرض می شود. در واقع، در ارتباطات، هرگز به روابط دو جانبه و درک متقابل، نگاه درخوری نبوده است. این در حالیست که بدون شناخت، ارتباطی وجود ندارد. یعنی بدون قابلیت از صافی گذراندن اطلاعات و طبقه بندی آنها، ارتباط تحقق نمی یابد. این نکته را غرب به نکویی در اینترنت از دیده گذراند، غرب ساده لوحانه می اندیشید که اینترنت بیانگر برتری آشکار الگوی غربی اطلاعات و دموکراسی است، درحالیکه در این روزگار چشمان مان گواه است که اینترنت می تواند با کارایی مهیب تر و وحشتناک تری از سوی تمامی رژیم های دیکتاتوری و جنبش های تروریستی، وارونه کارگر افتد.

دیروز با مردمی همگن و متجانس و فنون خوش ساخت، برقراری ارتباط میسر بود، اما امروز ورق برگشته است، و این آن چیزی است که از سوی نخبه گان در طول این پنجاه سال، ناچیز شمرده شده است. از این پس ارتباطات رجعت خواهد کرد و خود را به مثابه مساله ای بنیادین بر این نخبه گان تحمیل خواهد نمود. برای نمونه مشکل ارتباطات در این روزگار اینست که چگونه با فرهنگ های متعدد به گفتگو نشینیم که مورد رضایت آنها واقع شود. چگونه باید وارد دیالوگی شویم که آنها پذیرای آن باشند و تمایلی به پاسخ دادن از خود نشان دهند؟ وانگهی این سوال پابرجاست که در چه شرایطی غرب، دیدگاه ها و اطلاعات نوظهور در عرصه اطلاعات را می پذیرد در حقیقت، امروزه ما شاهد یک شکاف در نظام ارتباطات هستیم. که تکنیک بر فرهنگ چیره شده است، در واقع غلبه و سیطره اقتصاد با رشد صنایع بزرگ فرهنگی همراه شد و بتدریج تمامی بخش های فعالیت های ارتباطی (فیلم، تلویزیون، موسیقی، نشریات، مطبوعات و نرم افزارها) را در خود بلعید. بدون عنایت به تمامی ملاحظات سیاسی و بدون آنکه در این وادی کسی به خاطر خطراتی که متوجه دموکراسی میشد، هراسی به خویش راه دهد. به اینجا رسید: بیست سال ایدئولوژی آزاد و بی قاعده در عرصه ارتباطات.

آغاز قرن ۲۱ با فروپاشی سازمان تجارت جهانی و دیگر سمبل هایش، فروپاشی این نوع ارتباط را بر ملا ساخت و سرانجام با پدید یی رخدادهای تروریستی، غرب زیانهای

لیبرالیسم در حوزه فرهنگ و ارتباطات را دریافت و به این مساله پی برد که تمام این خسارت ها از دو عمل سیاسی آب می خورد : نخست اینکه در میان کشور های ثروتمند ، کمترین احترام به فرهنگ های متعدد صورت گرفته است و دوم آنکه در گفتگو میان شمال و جنوب ، ما ناظر یک نوع عدم توازن در جریان ارتباطات بودیم. زیرا در امر ارتباطات ، تنها مساله تولید و پخش انبوه اطلاعات نیست. بلکه مردم و جوامع باید پذیرای این اطلاعات باشند. و اکنون ما به وضوح می توانیم تقابل میان فرهنگ و سیاست را با تکنیک و اقتصاد دریابیم. در این جریان، شمال پنجاه سالی است که با دستیابی به فن آوری اطلاعات ، فقط به همین انقلاب تکنیکی نگاه کرده است. انقلابی که به طور طبیعی با فرهنگ غربی همگون و همساز بوده است.

منابع:

- ایران زاده، سلیمان. جهانی شدن و تحولات استراتژیک در مدیریت و سازمان، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۸۰.
- آگوستین ژیرار، توسعه فرهنگی: تجارت و خط مشی ها، ترجمه عبدالحمید زرین قلم، پروانه سپرده، علی هاشمی گیلانی، مرکز پژوهشهای بنیادی، تهران، ۱۳۷۲.
- باقری، خسرو، تربیت دینی در برابر چالش قرن بیست و یکم، مجموعه مقالات تربیت اسلامی، ج ۳، قم، مرکز تربیت اسلامی، ۱۳۷۹.
- بن، اچ، بگدیکیان، انحصار رسانه ها، ترجمه داوود حیدری، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، تهران، ۱۳۷۴.
- براندا، واتسن. تدریس مؤثر تربیت دینی، ترجمه و تلخیص بهرام محسن پور، مجموعه مقالات تربیت اسلامی شماره ۳، قم، مرکز تربیت اسلامی ۱۳۷۹.
- بارنت ریچارد، رونالد مولر، سیطره جهانی، ترجمه مصطفی قریب، انتشارات هاشمی، تهران ۱۳۶۳.
- تقوی مهدی، جهانی شدن و چالش های پیش رو، فصلنامه ی پژوهشنامه ی اقتصادی، شماره ی ۵، تابستان ۱۳۸۱.
- تقوی مهدی، ایران در آستانه ی هزاره ی سوم میلادی، فصلنامه ی پژوهشنامه ی اقتصادی، پاییز ۱۳۸۰.
- تقوی مهدی، تجارت بین الملل، انتشارات پیشبرد، ۱۳۶۸، فصل سوم.
- تسیس، جی ها ملینگ، نابرابری اطلاعات در گذر جهان، محمد هاشم عصمت الهی، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم اجتماعی گروه ارتباطات، تهران، ۱۳۷۵.
- رابرتسون، رونالد. جهانی شدن، تئوری های اجتماعی و فرهنگ جهانی. ترجمه کمال پولادی. تهران: نشر ثالث ۱۳۸۰.
- رامش میشر، جهانی شدن و دولت رفاه، ترجمه ی مهدی تقوی، ناشر دانشگاه، علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۸۴.

رومر دیوید ، اقتصادکلان پیشرفته (جلد اول)، ترجمه‌ی مهدی تقوی، ناشر واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی.

کیلی، ری و مارفلیت، فیل. جهانی شدن و جهان سوم. ترجمه حسن نورانی بیدخت و محمدعلی شیخ علیان. تهران: انتشارات وزارت اور خارجه، ۱۳۸۰.

گیدنز، آنتونی. جامعه شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی. چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
گیدنز، آنتونی. جهان رها شده، گفتارهایی درباره یکپارچگی جهان. ترجمه علی اصغر سعیدی و حاجی عبدالوهاب یوسف. تهران: انتشارات علم و ادب، ۱۳۷۹

صداقت، پرویز، سرگذشت جهانی شدن و زمینه‌های آن ماهنامه بورس، اردیبهشت ۱۳۷۹.
قاسمی، علی حسین، جهانی شدن، بایدها ونبایدها. سمینارجهانی شدن واطلاع رسانی. دانشگاه فردوسی مشهد. پاییز ۱۳۸۰.

کرمی پور، محمد رضا. آموزش متناسب با عصر اطلاعات. تکنولوژی آموزشی. فروردین ۱۳۸۱.

صداقت پرویز، سرشت جهانی شدن و زمینه‌های آن، ماهنامه بورس، اردیبهشت ۱۳۷۹.
قرلسفلی محمد تقی، جهانی شدن به رویا رویی همزیستی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، به شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۹.

عبد الحمید علی عادل، جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم، ترجمه مهندس سید اصغر قریشی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۹.

محسن پور، بهرام. نقش تعلیم و تربیت دربرخورد با جهانی شدن فرهنگ مدرنیته، فضای علمی پژوهشی جلد هشتم. شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۹.

معتمد نژاد کاظم، مطالعات انتقادی در وسایل ارتباط جمعی، فصلنامه رسانه، شماره ۹، بهار ۱۳۷۱.

معتمد نژاد کاظم، نظریه‌های سلطه ارتباطی جهانی، فصلنامه رسانه، سال هفتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۵.

مولانا حمید ، گذر از نوگرایی، ترجمه یونس شکر خواه ، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها ، تهران، ۱۳۷۱.

ویلیامز مارک ، باز اندیشی در مفهوم حاکمیت: تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره یازدهم و دوازدهم ، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، ص ۱۳۷۶.

وارتز، مالکوم. جهانی شدن. ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی. تهران: انتشارات سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹.

ولتون دومینیک جهانی شدن محمد رضا نیستانی.

یونسکو . ملبورن ، آموزش و پرورش برای قرن ۲۱. گروه مترجمان ، تک نگاشت ۲۷

منابع انگلیسی

- Brunner.j(2000)Globalization and the future of education.Santiago.Chile
- Delong.B(2002)Globalization and Neoliberalism.New york.
- education and training in the 'knowledge' Coghburn.D(2003)Globalization information age.London.
- Hendrix.J(1998)Globalizing the curriculum.the clearinghouse.proquest education journals.london.
- John (2000)Cross-Roads of the New Millennium. Proceedings of the 'Hinchcliff 'Technological Education and National Development (TEND) Conference 2nd
- Young.T (2001) Interreligious and intercultural Dialouge In The Mediterian Area prospects'During a period of globalization
- fazal.(2000) Globa liza tion and education.Educational theory . vol 50'Rizivi
- New ' Longman'Communication Global Information and world'Hamid Mowlana . 1996'York
- . New York 1993'Knopf Alfred A' Culture And Imperialism'Edward W.said - open ' Buckingham 'Social Change The International relations of' J.A'Scholte . P 13-14' 1993'university press
- Newjersey ' Hampton press 'Glasnost Global'Richars C. Vincent & johan Galtung . P.2' 1992
- historical and 'the theoretical : M. Global society and Global responsibility'Shaw p3H' 1992' 21 'Millennium .political limits of international Society
- Vatican ' Market and Government Failure and Globalization' Ethics'J. Stiglitz 'Conference at Ninth Plenary Session of Pontifical Academy of Social Sciences 2003'May.